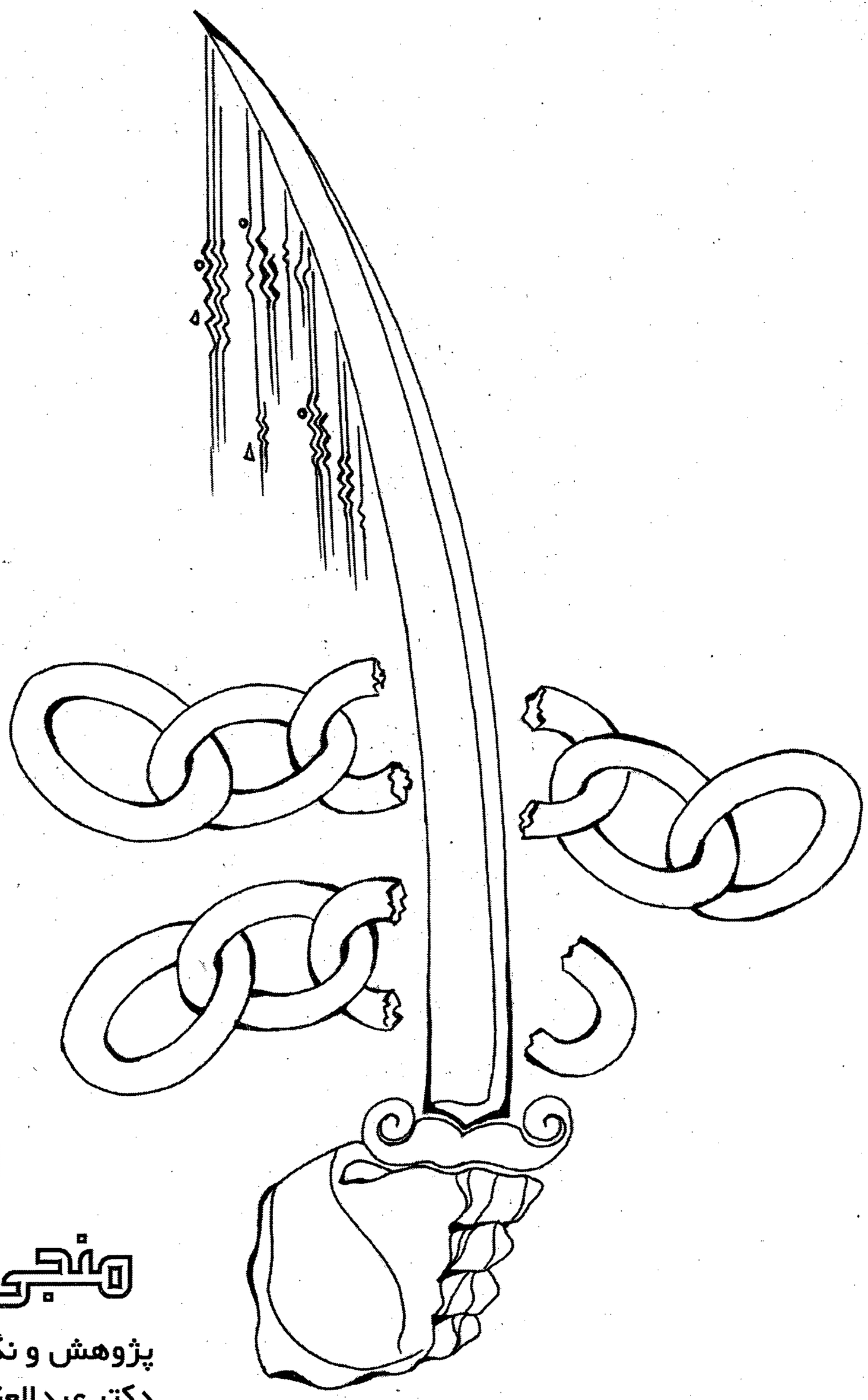

امام مهدی (عج) منجی اسلام (۲)

پژوهش و نگارش:
دکتر عبدالعزیز عبدالحسین ساشادینا

ترجمه و بررسی: دکتر سید محمدتقی آیت اللهی

اشاره

در بحث پیشین روش‌شناسی پژوهش در موضوع اساسی منجی اسلامی را به تفصیل بیان داشتیم و تمایز روش شناسانه بین مطالعه تاریخ اعتقادات به پدیده نجات بخشی انتهای تاریخ و نه خود اعتقادات را تشریح کردیم. مقاله حاضر اعتقاد به ظهور منجی انتهای تاریخ از اعقاب پیامبر اسلام(ص) را از نظر تاریخی بررسی می‌کند. عصاره تشیع در نگرش اعتقادی به ظهور درباره این منجی نهفته شد، و در مواجهه با جور و ستم سیاسی به صورت اعتراض اجتماعی مبتنی بر اصلاحات سیاسی بیان گردیده است.

این اعتقاد فعال نه تنها امید به آینده بهتر را معنی می‌دهد، بلکه به ارزشیابی دوباره زندگی تاریخی و اجتماعی عصر حاضر نیز می‌پردازد. همگان در انتظار این منجی الهی به سر می‌برند و ظهور او را آرزو دارند تا در زمانی که خدا مصلحت بداند ظهور کند و رنج‌های مؤمنان را پایان بخشد: حکومت دشمنان خدا را خاتمه دهد، سلطنت الهی را بر تمام زمین حاکمیت بخشد هدایت حقیقی و عاری از فساد و تباهی را به مردم باز گرداند و یک نظام عادلانه اجتماعی را برقرار سازد و جهانی آزاد از ظلم و جور را پدید آورد. جهانی که در آن وحی الهی برای ملت ها هنجار و معیار خواهد بود و انسان ها را به رستگاری سوق دهد. تأکید اساسی در آیین رستگاری اسلامی بر مسئولیت تاریخی پیروانش قرار دارد تا با تشکیل امت اسلامی، با عضویت همه کسانی که در جهان به خدا و وحی الهی از طریق پیامبر خاتمش حضرت محمد(ص) معتقدند جامعه مطلوب سیاسی مذهبی را شکل دهد. این مسئولیت با خود چالش انقلابی اسلام را با هر نظم خصمانه‌ای که تحقق آن را مختل می‌سازد به همراه دارد. از این رو، مهم‌ترین عامل در تکوین تشیع اعتقاد به امام نجات بخش موعود بوده که فساد و شرارت را پایان می‌دهد. اعتقاد به ظهور منجی اسلامی امام دوازدهم مهدی(عج) نماد برجسته تشیع در اسلام به شمار می‌آید.

فصل اول

مقدمه

امام مهدی(عج)، منجی اسلام

سرآغاز

تشیع و مفهوم امام منجی

فرق اولیه شیعی و مفهوم مهدی(عج)

امام جعفر صادق(ع) و شیعیان امامی

آیین امامت شیعیان

زمینه تاریخی غیبت امام دوازدهم(عج)

فروپاشی خلافت عباسی و مواضع آخرین امامان علوی

طبقه بندی اجتماعی و سیاسی علمای اولیه امامیه: از کلینی تا طوسی

اوج حوزه علمی امامیه در قرن پنجم هجری

یادداشت های فصل اول

فصل اول: مقدمه

امام مهدی(عج)، منجی اسلام

سرآغاز

خوانندگان غربی در طی سال‌های اخیر دربارهٔ مسلمانان ایرانی که از شاخه مذهبی خاصی از تشیع اسلامی پیروی می‌کنند، خبرهایی شنیده‌اند. این مسلمانان به ظهور منجی از اعقاب حضرت محمد(ص)، پیامبر بزرگ اسلام اعتقاد دارند. عصاره تشیع در نگرش اعتقادی به ظهور دوباره این منجی نهفته شده و در مواجهه با جور و ستم سیاسی به صورت اعتراض اجتماعی مبتنی بر اصلاحات سیاسی بیان گردیده است.

انتظار شیعه به پایان ظلم و شرارت حاکم بر جهان از مجرای استقرار عدالت توسط یکی از اعقاب پیامبر اسلام(ص) نه تنها امید به آینده بهتر را معنی می‌دهد، بلکه به ارزشیابی دوباره زندگی تاریخی و اجتماعی عصر حاضر نیز می‌پردازد. بر این مبنا، انتظار می‌رود تا شرایط اجتماعی و سیاسی جاری در پرتو آن‌چه در زمان ظهور منجی اسلام رخ خواهد داد، بهبودی یابد و در آن جهت تغییر کند. مطالعه مفهوم کلیدی مهدی، امام هدایتگر الهی، که شیعیان دوازده امامی او را امام نجات بخش می‌دانند، موضوع بسیار مهمی است که در این اثر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

اعتقاد به وجود مبارک یک نجات بخش منتظر، که ظهور خواهد کرد و همه نیروهای شر را منکوب و نابود خواهد ساخت، حکومت عدل را برپا خواهد نمود و مساوات را در سرتاسر زمین برقرار خواهد نمود، وجه مشترک همه ادیان مهم جهان است. مسیحیان، یهودیان و زردشتیان، در زمان‌های مختلف تحت سیطره کسانی قرار داشتند که اعتنایی به میراث و سنن مذهبی آن‌ها نمی‌کردند و در انتظار نجات بخشی به سر می‌بردند تا سنن مذهبی مسیح یا سوشیانت در مورد زردشتیان را از یک سلسله برگزیده الهی گرامی دارد. این چنین منجی الهی مورد انتظار همگان بود تا ظهور کند و در زمانی که خدا مصلحت می‌داند رجعت نماید تا رنج‌های مؤمنان را پایان بخشد، حکومت دشمنان خدا را خاتمه دهد و سلطنت الهی را بر تمام زمین حاکمیت بخشد. گرچه واژه‌های «**مسیح**» یا «**منجی**» حلقه اختصاصی یهودی ـ مسیحی دارد و بازتابی از مجموعه آیین‌های مسیحی ـ یهودی است، در عین حال، می‌توان با عنایت به مفهوم آن و اطمینان از منشأ این واژه، آن را در متن اسلامی آن به کار برد. در حقیقت، مسیحیان، یهودیان و احادیث اسلامی در روش به کارگیری شکلی نجات بخش منتظر با هم متفاوت‌اند. مسیحیان به رجعت دوباره او می‌اندیشند.

یهودیان در اندیشه شخصی که در آینده خواهد آمد به سر می‌برند و مسلمانان در اندیشه وجود مبارکی هستند که ظهور خواهد کرد و علیه حاکمیت غیردینی جور و ستم غیرقابل تحمل قیام خواهد نمود. واژه «**منجی گری**» در متن اسلامی آن ترجمان مفهوم شخصیتی الهی بنام مقدس مهدی است، که رهبری با هویت شناخته شده و از پیش تعیین گردیده است تا قیام کند و تحول بزرگ اجتماعی را پدیدار سازد و جامعه بشری را اصلاح نماید و همه امور را تحت هدایت الهی بازگرداند. از این رو، منجی اسلام، الهام بخش پیروان‌اش در اعاده خلوص اعتقادی است که بر مبنای آن هدایت حقیقی و عاری از فساد و تباهی را به همه مردم باز می‌گرداند و یک نظام عادلانه اجتماعی را می‌آفریند و جهانی آزاد از ظلم و جور را پدید می‌آورد که در آن

«**وحی الهی**» هنجار و معیار برای ملت‌ها خواهد بود.

گرچه شباهت منجی اسلامی به اعتقادات مسیحی - یهودی بیان شد، اما اعتقاد به مهدی(عج) در اسلام رنگ اسلامی مشخصی دارد. آیین رستگاری اسلامی، انسان را گناهکاری بالفطره نمی‌داند تا از طریق نوزایی معنوی نجات یابد. بلکه بر این باور است که انسان مرده‌ای غرق در گناه نیست. بنابراین، نیازی به تولد دوباره معنوی ندارد. به علاوه این آیین رستگاری اسلامی، رستگاری مردم را در واژه‌های ملی که تحقق سلطنت الهی را در «**ارض موعود**» توسط یک جامعه منحصر به فرد (مختار یهودیان) شکل می‌دهد تصور نمی‌کند. در عوض، تأکید اساسی در آیین رستگاری اسلامی بر مسئولیت تاریخی پیروانش قرار دارد، تا با تشکیل امت اسلامی، با عضویت همه کسانی که در جهان به خدا و وحی الهی از طریق پیامبر خاتمش حضرت محمد(ص) معتقدند به برقراری جامعه مطلوب سیاسی مذهبی بپردازد.

این مسئولیت با خود چالش انقلابی اسلام را با هر نظم خصمانه‌ای که تحقق آن را مختل می‌سازد به همراه دارد. بذرهای این مسئولیت توسط خود پیامبر اسلام(ص) پاشیده شد و میوه‌های طغیان را علیه نظامات فاسد در تاریخ اسلامی به بار آورد و پیروان خود را با دعوت به مقاومت به آینده‌ای عادلانه‌تر و بهتر الهام بخشید. حضرت محمد(ص)، نه تنها بنیانگذار یک دین الهی بود، بلکه حافظ و ولی یک نظم نوین اجتماعی به شمار می‌آمد. پیام او، که در کلام وحی (قرآن) قرار دارد، انگیزه عظیم معنوی و سیاسی - اجتماعی را برای خلق یک جامعه عدل جهانی فراهم ساخت. در نتیجه، در سال‌های بعد از وفات پیامبر(ص) گروهی از مسلمین پدیدار شدند که از نظام حاکم به غایت ناراضی بودند و به اصالت اسلامی تحت شخصیت ممتاز و الگویی حضرت محمد(ص) می‌اندیشیدند و او را هم به عنوان پیامبر و هم رئیس دولت اسلامی و تنها سرفصل ایده‌آل و آرمان‌های اسلامی می‌نگریستند و او را از فساد حاکمان دنیاپرست امپراطوری کشورگشای

● آیین رستگاری اسلامی، رستگاری مردم را در واژه‌های ملی که تحقق سلطنت الهی را در «ارض موعود» توسط یک جامعه منحصر به فرد (مختار یهودیان) شکل می‌دهد تصور نمی‌کند. در عوض، تأکید اساسی در آیین رستگاری اسلامی بر مسئولیت تاریخی پیروانش قرار دارد، تا با تشکیل امت اسلامی، با عضویت همه کسانی که در جهان به خدا و وحی الهی از طریق پیامبر خاتمش حضرت محمد(ص) معتقدند به برقراری جامعه مطلوب سیاسی مذهبی بپردازد.

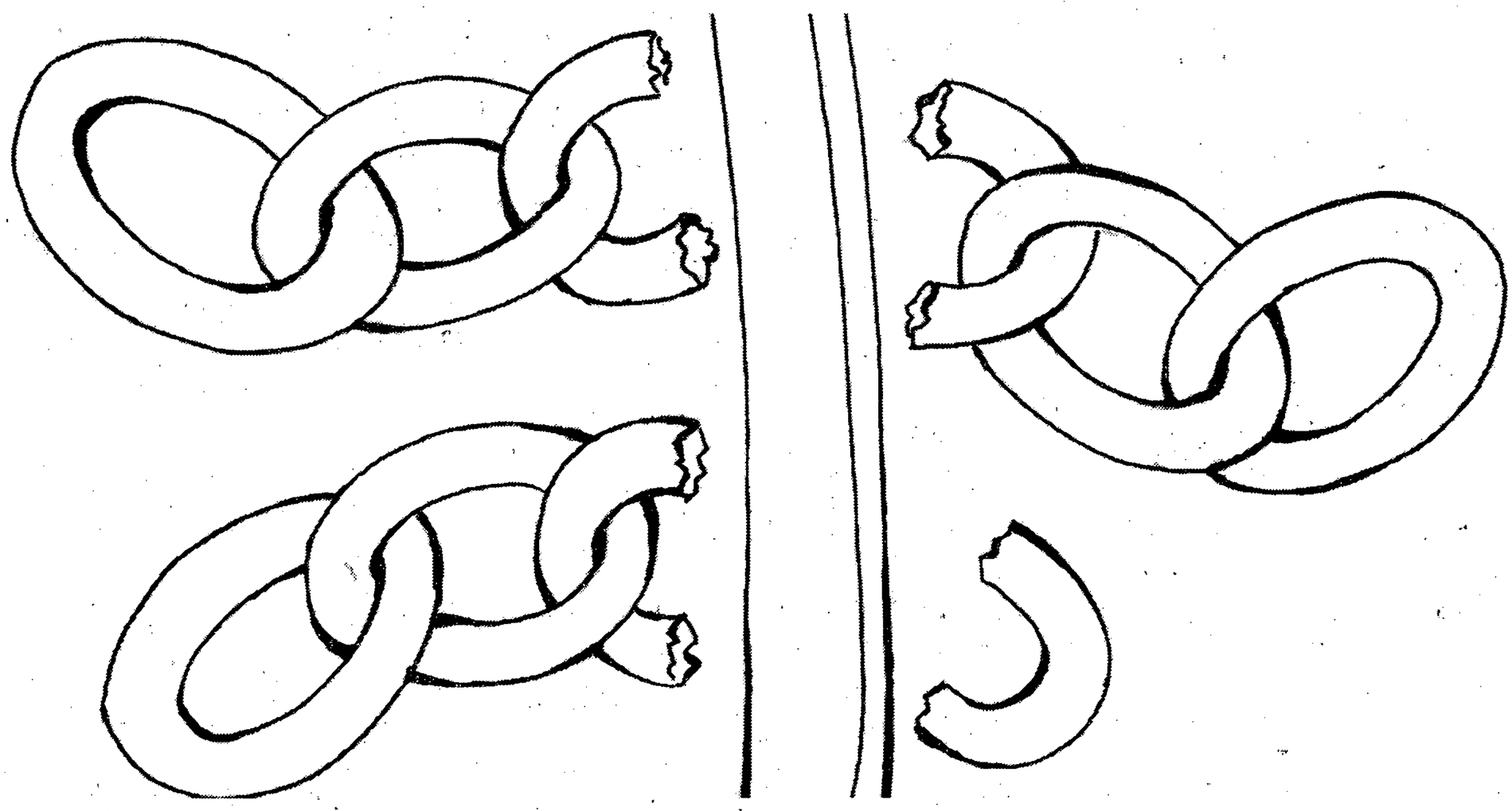

اسلامی منزه می‌دانستند. تحقق این امر که در وجود مبارک رسول خدا(ص) تجلّی می‌یافت این عقیده را به وجود می‌آورد که او واقعاً شخصیتی فراتر و والاتر از مردمان عادی دارد. او در حقیقت شخصیت برگزیده الهی بود و از این رو رهبر حقیقی جامعه به شمار می‌آمد و قادر بود تا مردم را به رستگاری هدایت فرماید.

با توجه به این موقعیت خاص والای پیامبر(ص)، برخی از پیروانش منتظر برقراری حکومت شخصی از اعقاب او شدند که «نام او محمد و کنیه‌اش همانند کنیه فرستاده خداست و زمین را از عدالت و مساوات پر خواهد کرد، همانگونه که از ظلم و جور و بی عدالتی پر شده است.»[1] در نتیجه، گرچه آموزه‌های قرآنی در مورد مفهوم رستگاری، در ظاهر، ظهور مهدی(عج) نجات بخش را در ذهن مجسم نمی‌سازد تا جامعه مؤمنان را به اسلام اصیل که در زمان پیامبر(ص) وجود داشت هدایت کند، اما به احتمال زیاد، این فداکاری و تعهد و پای‌بندی مؤمنان به پیامبر(ص) بود که آن‌ها را معتقد به ظهور منجی هدایتگر الهی از خاندان مکرم پاک او (اهل البیت) می‌کرد و منتظر ظهور او می‌ساخت.

رشد این امید در بین گروهی که مورد بدرفتاری و ظلم و سرکوبی نظام حاکم خلفا قرار گرفته بودند نتیجه اجتناب‌ناپذیر تنش همیشگی در اسلام بر تحقق جامعه عدل اسلامی تحت هدایت وحی الهی بود. با برقراری سلسله‌های مختلف در اسلام، که در ارتقا و تحقق آرمان‌های اسلامی ناکام بودند، نیاز به وجود یک رهایی بخش ضروری بود. آرزومندان ظهور امام منجی عمدتاً کسانی بودند که با ادعای اعقاب پیامبر(ص) به عنوان وارثان رسالت نبوی هم‌دردی می‌کردند. این افراد همان شیعیان نخستین بودند. مهم‌ترین عامل در تکوین تشیع اعتقاد به امام نجات بخش موعود بود که فساد و شرارت را پایان می‌دهد. از این رو، اعتقاد به ظهور

منجی اسلامی نماد برجسته تشیع در اسلام، به ویژه شیعه امامیه به شمار می‌آید که با اعتقاد به ظهور مهدی(عج) امام دوازدهم مشخص می‌شود و در دعاهای شیعی به کرّات تکرار می‌گردد: «خدایا برای نجات از رنج‌ها در قیام او امام مهدی(عج) تعجیل کن».

تشیع و مفهوم امام منجی

تقسیم بندی اسلام به تشیع و تسنّن تا حدودی به تفاوت برداشت این دو فرقه از مفهوم رستگاری بر می‌گردد. احتمالاً، به همین دلیل است که نمی‌توان درباره شیعه و سنی در صدر اسلام سخن گفت. این دو فرقه در آن دوره هنوز به عرضه سازمان‌مند آیین اسلامی دست نیافته بودند. اصول مذهبی که در قرآن مشخص شده بود، هنوز برای علمای مسلمان تفسیری یگانه نداشت و سازمان و تبلور عقیده شکل نگرفته بود. اصولاً، بسط آیینی جنبه تدریجی دارد. از این‌رو، تعالیم قرآنی درباره رستگاری باید در انتظار رویدادهای تاریخی می‌ماند، و این اصل بدون تردید، تأثیر عمده‌ای بر شکل‌گیری آن داشت. اگر آیین اسلامی رستگاری در شکل‌گیری جامعه سیاسی مذهبی آرمانی که تحت نظام اجتماعی و قانونی مناسب اسلامی در زمین به خوبی درک می‌شد، آن‌گاه چنین جامعه آرمانی به وجود رهبری که بتواند آن را تحقق بخشد، بستگی می‌یافت. اگر نه بلافاصله پس از ارتحال پیامبر(ص)، آن‌چنان‌که شیعیان معتقدند، حداقل در دهه‌های بعدی مسئله رهبری اسلامی موضوع قاطعی بود که مسلمانان را به فرق مختلف تقسیم کرد. آیین رستگاری اسلامی با هدایت الهی از طریق میانجی منصوص پیامبر(ص)، که مسئولیت ارائه و حفاظت از این پیام را به عهده داشت آمیخته شد.

سال‌های اولیه پس از ارتحال رسول خدا(ص) با توالی پیروزی‌های مداوم ارتش مسلمین تحت فرماندهی خلفای حاکم مشخص می‌گردد. در نتیجه، به نظر نمی‌رسد مناقشه‌ای بر این که چه کسی مسئولیت هدایت جامعه را به رستگاری عهده دار شود مواجه گردد. ولی با پایان این دوره و آغاز جنگ‌های داخلی پس از قتل خلیفه سوم در سال ۳۵ هجری (۶۵۶ میلادی)، مسلمانان دیدند که نظم عادلانه اسلامی پس از پیامبر(ص) برقرار نشد. این‌جا بود که ضرورت بحث درباره وجود رهبری شایسته که بتواند امامت امت را بر عهده گیرد و نظم حقیقی اسلامی را برقرار سازد مطرح شد و عمومیت یافت. بیش‌تر بحث‌های اولیه در مورد امامت در بادی امر شکل سیاسی به خود گرفت، ولی سرانجام استدلال‌های مربوط به آن بازتاب پدیده رستگاری را در برداشت. این امر در مورد تمام مفاهیم اسلامی هم صادق است؛ زیرا اسلام به صورت یک پدیده مذهبی پیامد اسلام به عنوان یک واقعیت سیاسی بود. قیام برخی از رهبران دینی و هواداری پیروان شیفته آنان نشانگر کوششی است که منش جامعه مسلمان را در ایفای مسئولیت

تاریخی خود در تشکیل جامعه عدل و از جمله سازمان سیاسی آن نشان می‌دهد. در سال‌های پس از وقوع جنگ‌های داخلی، دو پاسخ عمده به مسئله مهم رستگاری اسلامی توسط دو فرقه بزرگ مخالف از مسلمانان ارائه گردید. این پاسخ‌ها، در سال‌های بعد، دو گروه را با اصطلاحات فرقه‌ای شیعه و سنی مشخص می‌سازد.

پس از پایان دوران خلفای راشدین (سال ۴۰ هجری به بعد / ۶۸۰ میلادی به بعد) سنیان یا اهل السنة والجماعه، در جست‌وجوی رستگاری ممکن تنها به بیعت و وفاداری مسلمین به امت تا آن‌جا که امور جامعه بچرخد و خلیفه به ترویج و رعایت قانون شریعت متعهد باشد، بدون توجه به شایستگی‌های او و این‌که از نسل رهبرانی که باید در رأس جامعه قرار گیرند ـ چنان‌که پس از این بدان خواهیم پرداخت ـ معتقد شدند و تضمین رستگاری را صرفاً در آن دانستند. از آن پس رهبری بنا به برداشتی که نظریه پردازان سنّی دارند، تنها باید حافظ قانون شریعت باشد و این وظیفه از مجرای فرآیند بیعت اعضای جامعه به او استقرار می‌یابد. در حقیقت، راه حل پیشنهادی سنیان، بیان ساده‌ای از یک واقعیت تاریخی بود؛ بدین معنی که رهبری مسلمانان پس از دوره اولیه خلفای راشدین، که از آن به عصر طلایی اسلامی تعبیر می‌کنند، بستگی به شخصیتی که این مسئولیت به او اعطا می‌شود ندارد، بلکه به بیعتی که جامعه به رهبران ابراز می‌داشت بستگی می‌یافت. از این رو، در تحلیل نهایی، پذیرش سنت توسط جامعه و عضویت در آن بود که رستگاری را تضمین می‌نمود.

از طرف دیگر، شیعیان، بیعت جامعه (امت) را چنان‌که مخالفان آن‌ها مدعی هستند، برای تأمین رستگاری مورد نظر اسلام کار آمد نیافتند. از نخستین روزهای جنگ داخلی در اسلام در سال ۳۵ هجری (۶۵۶ میلادی)، برخی از مسلمانان به مسئله رهبری در واژه‌های سیاسی آن اندیشیدند، ولی هم چنین بر آن بار مذهبی هم قرار دادند. مقدمتاً، آن‌ها بر این باور بودند که پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) خود رهبری با جذبه روحانی بود که هم قدرت معنوی و هم ظاهری را در خویش جمع کرده بود. مسئولیت معنوی او در توانایی‌اش از تفسیر خطاناپذیر او از پیام قرآن و کلام وحی خلاصه می‌شد. اسلام، برای آن‌که وظیفه هدایت مؤمنان را به رستگاری پس از ارتحال پیامبر رحمت(ص) تداوم بخشد به رهبری نیازمند بود که بتواند مسئولیت دو بعدی پیامبر(ص) را به انجام رساند. به عبارت دیگر، تنها رهبری با برخورداری از شایستگی جذبه روحانی می‌توانست جانشینی پیامبر(ص) را عهده دار گردد و جامعه آرمانی اسلامی را به سوی رستگاری هدایت کند. شایسته‌تر از اعضای برگزیده خاندان پیامبر(ص) که وارث این جذبه روحانی باشند کسی نبود. اعتقاد به تعالی شخصیت والای پیامبر(ص) و جانشین بر حق

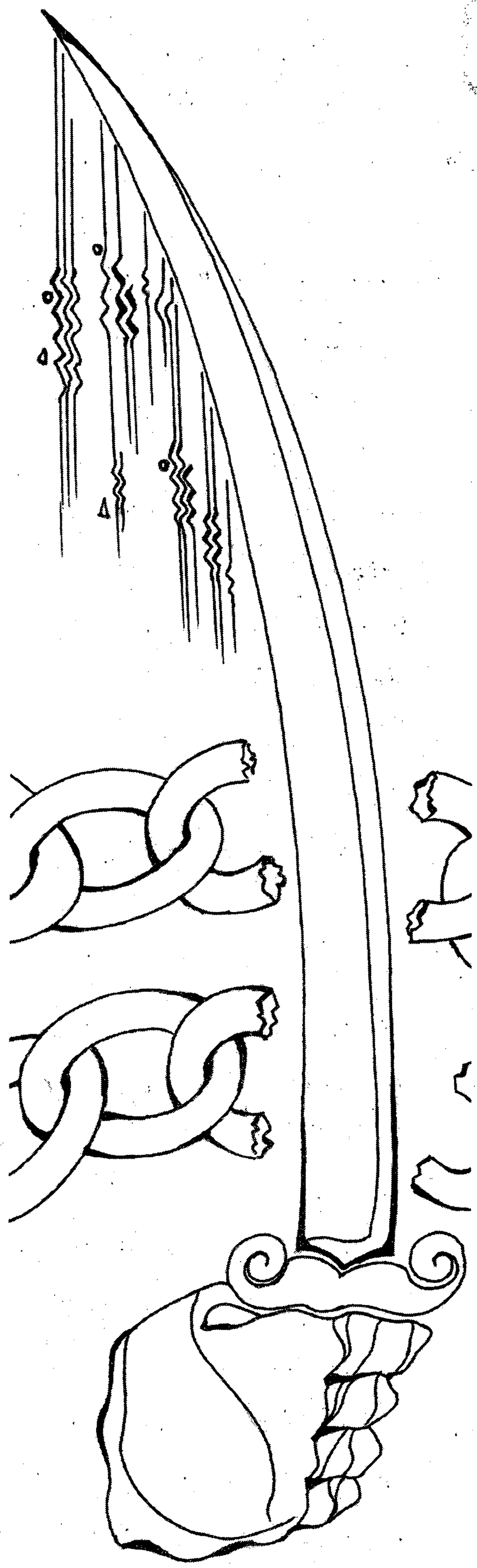

او به عنوان علت دوم، همراه با امید به رفع رفتارهای ناگوار، که پیش از این بدان اشاره رفت، به مفهوم اساسی رهبری نجات بخش از اعقاب برگزیده پیامبر(ص) انجامید؛ امامی که قادر است منجی معتقدان باشد. به احتمال زیاد، این نهضت بلافاصله پس از پیامبر(ص)، با تشکیل حزب علی(ع) (شیعه)، پسر عم و داماد حضرت محمد(ص)، که از علی(ع) به عنوان جانشین بر حق شایسته پیامبر(ص) حمایت می‌کرد، آغاز شد. حزب علی(ع) هسته حرکت تاریخی سیاسی شیعه شد.

در آخرین سال‌های خلافت امام علی(ع) و آغاز حکمرانی بنی‌امیه، این گروه نسبتاً کوچک بودند و در کوفه عراق مرکزیت داشتند. توجه به این نکته حایز کمال اهمیت است که کوفه، پایتخت حکومت امام علی(ع) در طول خلافت آن‌حضرت (۳۵-۴۰ هجری /۶۵۶-۶۱ میلادی) اهمیت سیاسی، اقتصادی و فکری را در بخش شرقی سرزمین اسلامی به دست آورد. در کوفه، شیعیان به امام علی(ع) و خاندان او به عنوان نامزدهای بر حق و شایسته رهبری جامعه می‌نگریستند و از اهداف آنان به منزله احیاگران سیاست حقیقی اسلامی پشتیبانی می‌کردند. هم چنین، این گروه امام علی(ع) را مظهر رهبری عدل در برابر نظام‌های مرکزی حاکم می‌دانستند. در نتیجه این دعاوی، گروه شیعه

مرکز تخصصی مهدویت

سیاسی کوفه به تدریج به گروهی نیرومند تبدیل شد و اهمیت گسترده‌ای در بخش‌های مختلف سرزمین‌های شرقی خلافت، به ویژه در شهر پادگانی عربی قم، از سرزمین فلات غربی ایران به دست آورد.

شیعه از روابط صمیمی و برادرانه تاریخی امام علی(ع) با پیامبر محمد(ص) بهره گرفت و بر اصالت و مفهوم اهل‌البیت(ع) ـ خاندانی که رؤسا باید از آن برگزیده شوند ـ تکیه کرد و با شیفتگی از نامزدی خاندان علی(ع) به رهبری جامعه اسلامی حمایت کرد. خاندانی که در حقیقت تنها نسل محمد(ص) را از طریق دختر محبوبش حضرت فاطمه(س) ادامه می‌دهد.

این حمایت از رهبری خاندان علی(ع) حداقل در آغاز بنیادگذاری مذهبی را نتیجه نمی‌داد. در عین حال، فهم این مطلب که این دوره شکل‌گیری تشیع به درک مفاهیم قرون بعدی که آیین امامت تکوین یافت و به حالت توازن در قرون دوم و سوم هجری (نهم و دهم میلادی) رسید کمک می‌کند. هم چنین باعث کمال خشنودی است که بعضی از مسائل قرن حاضر (قرن بیست و یکم) که شیعیان با آن روبه‌رو هستند در اواخر قرن سوم هجری (قرن دهم میلادی) پیش‌بینی شده باشد. ادعا برای رهبری خاندان علی(ع)، عقیده‌ای مسلم شد که در واژه‌های مقدس احادیث نبوی(ص) بیان شده است و به تدریج بخشی از آیین اصلی امامت، که اعتقادات کامل شیعی بر محور آن در گردش است، قرار گرفت. بنیاد معنوی شیعه بر مبنای ولایت علی(ع)، امام اول شیعیان قرار دارد. ولایت، دوستی خالصانه، تعهد به اهداف امام و عشق آگاهانه به او را معنی می‌دهد. در حقیقت، ولایت علی(ع) تنها معیار قضاوت ایمان حقیقی است. ایمان بر مبنای حمایت و جانبداری از علی(ع) و آن‌چه که او مظهر آن است به ویژه عدالت اسلامی تعریف می‌شود و بدان مربوط می‌گردد. دستیابی به رستگاری، اگر انسان به وجود امام حقیقی عصر(ع) اعتراف نکند و ایمان نیاورد ممکن نیست. امامی که اطاعت از او واجب است؛ زیرا او به تنهایی می‌تواند نظم حقیقی اسلامی و عدالت و مساوات، که وظیفه اصلی منسوب به امام مهدی(عج)، منجی اسلام است را برقرار سازد.

● مفهوم شیعی رستگاری با مقاومت و پایداری زیاد همراه می‌شود؛ چون نه تنها شناخت امام بر حق با نقش منجی را خواستار است، بلکه مهم‌تر از آن با حق حکمرانی رژیم‌های موجود برای حاکمیت در چالش قرار دارد. این نکته اخیر، نقطه تمرکز همه کسانی شد که فکر می‌کردند مورد تبعیض و بدرفتاری نظام حاکم قرار گرفته‌اند.

مفهوم شیعی رستگاری با مقاومت و پایداری زیاد همراه می‌شود؛ چون نه تنها شناخت امام بر حق با نقش منجی را خواستار است، بلکه مهم‌تر از آن با حق حکمرانی رژیم‌های موجود برای حاکمیت در چالش قرار دارد. این نکته اخیر، نقطه تمرکز همه کسانی شد که فکر می‌کردند مورد تبعیض و بدرفتاری نظام حاکم قرار گرفته‌اند.

از این رو، شیعیان نخستین تحت حکومت امویان در شناخت امام علی(ع) به عنوان امام بر حق بعد از پیامبر خدا(ص) متحد شدند و در الهاماتشان در ایجاد نظام عدل علوی(ع) با نظام خلافت در تعارض بودند. در نتیجه، تشیع از همان آغاز به صورت یک حزب مخالف سنتی سر برافراشت و هم‌چنان‌که حرکت‌های معترضانه تحت هدایت دامنه‌ای وسیع از رهبران آن‌ها از خاندان پیامبر« اهل‌البیت(ع)» ساماندهی می‌شد هدایت این رهبران قادر بود تا احساسات پاک مذهبی را در پیروان به جهت وصول به اهداف سیاسی برانگیزاند. از این رو، تشیع نجات بخش چهره مشخص تمام انقلابات اولیه‌ای بود که در نواحی گوناگون سرزمین‌های اسلامی تحت رهبری این رهبران مختلف روی می‌داد. اعتقاد به ساحت مقدس امام مهدی(عج) به عنوان امام منجی هدایت‌گر الهی، که با بهره‌مندی از علم الهی نظیر آنچه پیامبر(ص) داشت، قلوب همه کسانی که از حقوق خود در نظام‌های حاکم محروم شده بودند را تسخیر کرد و نقطه الهامات آن‌ها شد.

در عین حال، تلاش‌های شیعیان در اقدام مستقیم سیاسی با مقاومت شدید همراه شد، و در همان آغاز تجربیات سیاسی‌شان ناکام ماند. این موضوع باعث شد تا در میان آن‌ها فرقه‌گرایی به وجود آید. از سوی دیگر، بعضی از شیعیان بر مقاومت مسلحانه در برابر نظام‌های سرکوبگر خلفا اصرار ورزید. این‌ها شیعیان تندرویی بودند که بعضی از آن‌ها به خاطر ادعاهای مبالغه‌آمیزشان در مورد امامان، غلات (افراطیون) نامیده شدند. آن‌ها خلفای سنی را غاصبان ملعون می‌پنداشتند و معتقد بودند که استقرار عدالت در روی زمین را تنها می‌توان در مورد امامی از خاندان امامان بر حق از اولاد حضرت فاطمه(س) و حضرت امام علی(ع) انتظار داشت، چنین امامی می‌تواند با هدایت

● شیعیان معتدل، که امامشان از شرکت فعال در سیاست روی گردان بود، به پیروی از امامت از نسل امام حسین(ع) ادامه دادند، تا این خط به امام دوازدهم که او را قائم می‌دانند رسید. شیعیان او را «مصلح کل» می‌پندارند و متعهد به خاندان پیامبر می‌شمرند و «امام غایب» می‌نامند و رجعت او را انتظار می‌کشند.

راستین اسلام خالص را حاکمیت بخشد.

از طرف دیگر، بعضی از شیعیان، بی‌نتیجه بودن اقدام مستقیم سیاسی را دیده بودند و آماده شدند تا بازگشت حاکمیت حقیقی اسلامی را به آینده موکول کنند. پذیرش روند متعادل‌تر توسط این گروه هرگز به مفهوم سازشکاری آن‌ها بر مواضع حق ایشان در مورد امامت نبود. حتی این گروه هم بر بیعت و اطاعت از امامی که از نسل پاک امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س) باشد تأکید داشتند.

احتمالاً شهادت جانگداز حضرت امام حسین(ع) و یاران باوفایش در کربلا (۶۱ هجری / ۶۸۰ میلادی) توسط لشکر اموی و پس از آن ناکامی قیام زید، نوه امام حسین(ع)، در کوفه (۱۲۲ هجری / ۷۴۰ میلادی) گرایش به نگرش سکوت سیاسی را در این گروه نشان می‌دهد. تا این زمان تمایل به مبارزه آشکار برای احقاق حقوقشان وجود داشت. ایده عشق و محبت به امامان معصوم الهامات این گروه را تسخیر کرد و به آیین مذهبی خاصی منجر شد که شهادت تمام امامان با تحریک خلفا صورت گرفته، تا به امام خاتم (امام دوازدهم) رسید. آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ میلادی) برای آنکه از این سرنوشت مصون مانده در پرده غیبت رفته است. به عقیده شیعیان، این امام دوباره به عنوان «امام منجی» ظهور خواهد کرد و بی‌عدالتی را از روی زمین پاک خواهد نمود.

در نیمه قرن دوم هجری (هشتم میلادی)، شیعیان عمل زده افراطی چنان قوی شدند که یکی از شعبه‌های آن توانست به سازماندهی انقلابی به هواداری عباسیان بپردازد و موفق شد تا سلسله خلفای بنی عباس، عم پیامبر(ص)، را استقرار بخشد، ولی این خلافت بر خلاف انتظارات انقلابی حامیان شیعی خود عمل کرد و به مذهب اهل سنت گرایید. عاملی که در این ناکامی شیعیان دخیل بود، نبود یک ایدئولوژی شیعی استوار در میان این شیعیان بوده است. تا آن‌که فرصتی پدیدار شد و امام بزرگ شیعیان حضرت جعفر صادق (شهادت ۱۴۸ هجری/ ۷۶۵ میلادی) آیین امامت را سازماندهی و شکل بندی نمود. جنبه‌های مختلف و پراکنده و مبهم شیعیان برای برقراری یک خلافت علوی در زمان انقلاب عباسیان این حقیقت را اثبات می‌کند که کوشش‌های آن‌ها هنوز فاقد یک ایدئولوژی مستحکم بوده است.[۲] در عین حال، توجه به این نکته دارای کمال اهمیت است که امام جعفر صادق(ع) با اقتدار مسئولیت تعدیل و سامان بخشی به عناصر افراطی در جامعه شیعیان را عهده دار بوده است[۳]. او شخصی بود که هویت ایدئولوژی استقلالی تشیع را که با عنوان «جعفری» منسوب به امام جعفر صادق(ع) می‌شود، سامان بخشید. در نتیجه، امام جعفر صادق(ع) در تمام احادیث شیعی اعم از افراطی و متعادل

شخصیتی به غایت برجسته و والا دارد.

شیعیان معتدل، که امامشان از شرکت فعال در سیاست روی گردان بود، به پیروی از امامت از نسل امام حسین(ع) ادامه دادند، تا این خط به امام دوازدهم که او را قائم می‌دانند رسید. شیعیان او را «**مصلح کل**» می‌پندارند و متعهد به خاندان پیامبر می‌شمرند و «امام غایب» می‌نامند و رجعت او را انتظار می‌کشند.

از این رو، این شیعیان را «**امامیه**» یا «**اثنی عشری**» یا «**دوازده امامی**» می‌شناسند. آن‌ها در طی این دوره سکوت سیاسی اعتراض خود را ادامه دادند، گرچه در مقایسه با همتایان افراطی خود، در ظاهر تهدید کمتری نسبت به سلسله حاکم داشتند.

اعتقاد آن‌ها به آیین رهبر نجات بخش، که تنها زمانی قیام خواهد کرد که خدا به او فرمان دهد تا این مهم را به انجام رساند، علاوه بر آن‌که عدم تمایل آن‌ها را با شهادت‌طلبی در مواجهه با سرکوب سیاسی (نظیر سرنوشت امامان که به شهادت رسیدند و حقوقشان غصب شد) نشان می‌دهد، سیاست اعتدال را به عنوان راه پذیرفته شده زندگی برای بسیاری از شیعیان این مکتب تشویق می‌نماید. غیبت امام دوازدهم در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ میلادی) ممکن است آغازی بر تأکید بر عنوان «**مهدی**» باشد تا او را به صورت «**رهبری آسمانی**» مشخص سازد، که پیش از این تنها او را حاکم حقیقی اسلامی قلمداد می‌کردند.

در نتیجه، در شکل امامت شیعی باید منجی اسلامی را مطالعه کرد؛ زیرا تنها این مکتب از تشیع با اعتقاد به ظهور مجدد مهدی(عج) امیدهای خود را تسلی داده و دیدگاه ویژه تاریخ اسلامی را با قیام امام منجی استمرار بخشیده است. در حالی که اعتقاد به ظهور امام مهدی(عج) در آینده از جنبه‌های برجسته تمام فرق شیعی به شمار می‌آید، اما در شیعیان امامی اعتقاد به امام منجی نه تنها یک پایگاه اساسی اعتقادی است، بلکه بنیانی است که تمام بنای عظیم معنویت امامت مذهبی بر آن استوار می‌گردد. معرفت این امام رستگاری انسان را تأمین می‌کند.

فرق اولیه شیعی و مفهوم مهدی(عج)

تمام گروه‌های شیعی امید به ظهور داشته و ادعای مهدویت را برای امامانشان کرده‌اند. گرچه عنوان «**مهدی**» در مورد امامان شیعی نخستین بار در مورد امام علی(ع) و امام حسین(ع) به صورت «**حاکم عادل اسلامی**» به کار رفت[۴]، استفاده از آن در متن منجی توسط مختاربن ابی عبید ثقفی در قیام او علیه عبدالله بن زبیر در سال ۶۶ هجری (۶۸۵-۶۸۶ میلادی) در مورد محمدبن حنفیه، که از فرزندان امام علی(ع) و از همسری غیر از حضرت فاطمه(ع) بود، به کار گرفته شد. مختار به چالش علیه قدرت اموی پرداخت و حمایت اصلی خود را از مردم

عراق، که در آن امامان شیعی فعالانه در تحرکات ضد اموی درگیر بودند، گرفت.

مختار مردی هوادار شیعه بود و شهادت امام حسین(ع)، را انگیزه قیام خود در کوفه قرار داد. در کوفه مردم از نژادها و با عقاید مختلف می‌زیستند و همگی در تنفر از امویان متحد بودند. در چنین شرایط نابسامانی، دعوت مختار به جنگ علیه اشرار نقطه تجمع برای ناراضیان شد که در این قیام که به نام محمد حنفیه هدایت می‌گردید به او پیوستند. واقعه قیام مختار در کوفه گستره‌ای را نشان داد که در آن شخص جاه طلب و زیرکی چون مختار بتواند در تعهد دینی حقیقی مردم دستکاری کند و موضوع مهم منجی را در مورد افراد معمولی از فرزندان امام علی(ع)، که احتمالاً کاری هم به این خیزش نداشتند به کار برد. هم‌چنین، این قیام نشانگر وجود سیالیّت افراطی در زمان احزاب مذهبی ـ سیاسی است که گردانندگان آن‌ها تردیدی نداشتند تا از دیگر سنن غیراسلامی عناصری را معرفی کنند تا به صورت رهبران نجات بخش مورد پذیرش قرار گرفته و به عنوان افراد نیمه الهی مطرح شوند.

این قیام توسط امویان سرکوب شد و مصعب بن زبیر (که نمایندگی برادرش عبدالله بن زبیر را در عراق به عهده داشت) مختار را شکست داد و سرانجام مختار را در سال ۶۷ هجری (۶۸۷ میلادی) کشت. ابن حنفیه، که به نظر می‌رسد از ادعای گزاف مختار درباره خود روی‌گردان بوده در سال ۸۱ هجری (۷۰۰ ـ ۷۰۱ میلادی) بی‌آن‌که به امر مهمی دست یابد، در گذشت، ولی پس آیند آن وسیع و گسترده بود. بسیاری از هواداران این نهضت مرگ ابن حنفیه را به عنوان یک واقعیت نپذیرفتند و در عوض معتقد شدند که او از نظرها پنهان شده و سرانجام رجعت خواهد کرد و «این جهان را با عدالت و مساوات پر خواهد نمود». این گروه «کیسانیه» نامیده شدند که تقریباً قطعی به نظر می‌رسد که یکی از پیروان و رئیس محافظان مختار موسوم به کیسان ابوعمره[۵] آیین کیسانی را شکل داده است و گروه مذکور نام خود را از او گرفته‌اند.

کیسانیه در طول بخش بعدی دوره اموی فعال بودند، و احتمالاً نخستین فرقه شیعی بودند که واژه منجی را در مورد امامشان به کار گرفتند. پس از آنان دیگر شیعیان امامانشان را به صورت «**منجی**» نگریستند. این امر آغاز پدیداری دو عقیده محوری در اعتقاد به مهدی(عج) را مشخص می‌سازد.

این دو عقیده محوری عبارتند از غیبت و رجعت منجی اسلام در زمان مناسب که تحت تأثیر تاریخی خلافت اموی قرار داشت و چنین اعتقاداتی تکامل می‌یافت و به طور خاص‌تر، وقتی که موقعیت خارج از اختیار طالبان مساوات اسلامی بود متجلی می‌گردید. اعتقاد به غیبت امام منجی و بازگشت نهایی او در زمان مساعد به شیعیان کمک کرد تا شرایط بسیار دشوار را

تحمل کنند و امید به اصلاحات را در زمان رجعت مهدی(ع) انتظار کشند.

آن‌ها حوادث موعود را که علایم ظهور امام غایب می‌دانستند انتظار می‌کشیدند و به امام خود وفادار می‌ماندند تا شرایط تاریخی تحمل‌ناپذیر حاضر را به نفع مستضعفان اصلاح کند. در نتیجه، انتظار منجی شیعیان را ملزم نمی‌کرد تا با نظام حاکم فعالانه مخالفت ورزند، بلکه نبود اطلاع در مورد زمان دقیق ظهور امام، آن ها را متعهد می‌ساخت تا همیشه و در همه زمانها هوشیار بوده و در حالت آماده باش به سر برند.

به عبارت دیگر، آن‌ها می‌بایست در حالت آمادگی به سر برند و جاده را برای ظهور مهدی موعود(عج) با ارزشیابی مجدد زندگی تاریخی معاصر بر اساس علاماتی که در رابطه با ظهور دوباره مهدی(عج) از پیش گفته شده، هموار سازند.

در میان کیسانیه شاعرانی چون کُثیّر (وفات ۷۲۳ میلادی) و سید حِمیَری (وفات ۷۸۹ میلادی) وجود داشتند، که پس از مرگ محمد حنفیه عقاید نجات بخشی را در مورد او ترویج می‌کردند. کثیّر از دربار امویان در شام دیدار کرده بود و خود را به یکی از فرقه‌های کیسانیه، موسوم به کبیریه، که پیروان شخصی به نام ابن کرب بودند وصل کرد. هر دو شاعر مذکور بر این باور بودند که ابن حنفیه نمرده است و در کوه رضوی در پنهانی به سر می‌برد، و در زمان مقتضی باز خواهد گشت و حکومت حقیقی اسلامی را استقرار خواهد بخشید. سید حمیری، بعداً به امام جعفر صادق(ع) گروید. دهه آخر حکومت اموی با وقوع چندین انقلاب و قیام شیعی که علویان و دیگر اعضای طایفه هاشمی آن ها را رهبری می‌کردند، مشخص می‌شود. این‌ها در طلب یک نظم عادلانه اجتماعی جدید بودند. حتی قیام عباسیان تا حد زیادی بر مبنای انتظارات کیسانی شیعی استوار بود. قیام مختار و سپس عبدالله بن معاویه (متوفی به سال ۷۴۷ میلادی)، یکی از اعقاب حضرت ابوطالب(ع)، پدربزرگوار حضرت امام علی(ع)، هسته اصلی انقلاب عباسیان را تشکیل می‌داد. گرچه، هر دو پس از آن‌که به خلافت رسیدند به تسنن گراییدند و نقش منجی را کنار گذاشتند. در عین حال، عنوان منجی را با دلالت‌های ضمنی مذهبی برای خود تصور کردند به امید آن‌که نظام خلافت را به نظام آرمانی امامت شیعی و نقش آن در احیای اسلام خالص شبیه سازی کنند. در حقیقت، منصور خلیفه عباسی (که در سالهای ۷۵۴ تا ۷۷۵ میلادی حکومت می‌کرد)، نه تنها عناوین مذهبی را برای خود به کار می‌برد، بلکه عنوان مهدی، منجی منتظر اسلامی را به جانشین خود اعطا کرد.[۶] حتی پس از آن‌که به دنبال پیروزی عباسیان، شیعیان ناکام شدند، امیدشان به سطح بالاتری ارتقا یافت و در نتیجه غالباً این اعتقاد می‌رفت که هر یک از امامان از این زمان به بعد مهدی باشند که نمرده‌اند و رجعت

آن‌ها انتظار می‌رود.

پس از ابن حنفیه، شخص برجسته دیگری از علویان که در مورد او عنوان مهدی منجی به کار رفته محمدالنفس الزکیه (روح خالص) بوده است (۴۵ ـ ۱۰۰ هجری / ۷۱۸ ـ ۷۶۲ میلادی). او، یکی از اعقاب امام علی(ع) بود که از طریق امام حسن(ع) (شهادت ۵۰ هجری / ۶۷۰ میلادی) بدان حضرت نسب می‌برد. به نظر می‌رسد خاندانش او را در سن خیلی پایینی مهدی نگریسته باشند[۷]. هواداران او معتقد بودند که وی کسی است که رسالت اسلام را با بازگشت عدالت در این جهان به انجام خواهد رساند. اینان، پس از مرگ او مدعی شدند که وی نمرده است و در تپه‌هایی که به راه مکه از نجد ختم می‌شود و به علمیه موسوم است پنهان گردیده و سرانجام باز خواهد گشت. در حقیقت، حتی برخی از زیدیه، که از امامت زید، نوه بزرگ امام علی(ع) که قیام کوری را در سال ۷۴۰ میلادی در کوفه رهبری کرد، جانبداری می‌کردند، در انتظار بازگشت نفس زکیه به سر می‌بردند.

در میان پیروان امام محمدباقر(ع) (شهادت ۱۱۳ هجری / ۷۳۱ ـ ۷۳۲ میلادی)، امام پنجم شیعیان متعادل، فرقه‌ای موسوم به باقریه پدید آمد که معتقد به مهدویت آن حضرت گردیدند و افرادی پیدا شدند که با ادعاهای نفس زکیه مخالفت ورزیدند. چون امام باقر(ع) به شهادت رسید، بعضی از پیروانش کناره‌گیری کردند و از ادعای نفس زکیه حمایت نمودند. ولی امام جعفر صادق که بعد از امام باقر(ع) توسط اکثریت شیعیان به امامت شناخته شد، از حمایت از ادعاهای بنی عمش نفس زکیه و برادر او ابراهیم سرباز زد. امام صادق(ع) یکی از محترم‌ترین رهبران علویان در آن زمان بود و از این رو، توسط بقیه شیعیان پس از مرگ نفس زکیه مورد حمایت قرار گرفت.

با شهادت امام صادق(ع) (۷۶۵ میلادی)، فرقه‌ای از شیعه به ریاست شخصی به نام عجلان بن نَووس بصری به وجود آمد و با این نام به نووسیه موسوم شد[۸] و به مهدویت امام صادق(ع) معتقد شدند. نووسیه اعتقاد داشتند که امام صادق(ع) نمرده و دوباره باز خواهد گشت تا عدالت و مساوات را در زمین برقرار سازد. از این دوره به بعد، باز هم به نظر می‌رسد که تنها برای امامان از نسل امام حسین(ع) ادعای مهدویت شده باشد و بازگشت آن ها مورد انتظار رود. احتمالاً در این زمان به دنبال موفقیت عباسیان در تحریف اعتقادات شیعی به نفع خود، نقش امام منجی در شیعیان تنها به اعقاب امام حسین(ع) محدود گردید، گرچه در چندین مورد هم تعدادی از اعقاب امام حسن(ع) توانستند نقش امام منجی را برای خود ادعا کنند. ولی اعقاب امام حسین(ع)، بخشی به خاطر مقاومت او در برابر امویان و شهادتش در صحرای

کربلا، از اعقاب امام حسن(ع) نفوذ و اعتبار بیش‌تری داشتند. از این رو، امام حسین(ع) به مظهر مقاومت و شهادت در برابر اغتشاشات سیاسی در سراسر تاریخ تشیع شناخته شد.

فرقه دیگری از شیعیان موسوم به موسویه، پس از شهادت امام موسی کاظم(ع)، فرزند امام صادق(ع) که در سال ۱۸۳ هجری (۷۹۹ ـ ۸۰۰ میلادی) در زندان هارون‌الرشید عباسی به شهادت رسید، به مهدویت او معتقد شدند و بازگشت او را انتظار کشیدند. در حقیقت، فرقه‌های متعددی به مهدویت امام کاظم(ع) معتقد بودند. باز هم فرقه دیگری پدیدار شد و اسماعیل فرزند دیگر امام صادق(ع) را مهدی خواند و ادعا کرد که او نمرده است و دیگران نیز محمد، فرزند اسماعیل را مهدی اعلام کردند و مرگ او را منکر شدند و بازگشت او را انتظار داشتند تا آن که دنیا را فتح کنند. به عقیده این گروه، او حاکم موعود است که در زمان مقتضی می‌آید. این آغاز رسالت اسماعیل بود و سرانجام به یک انقلاب رادیکال اجتماعی، اقتصادی، فکری و مذهبی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) در شمال آفریقا انجامید. در این انقلاب یکی از اعقاب محمدبن اسماعیل خود را مهدی فاطمی که از دیر باز در انتظار او بوده‌اند اعلام کرد و خویشتن را حاکم شرعی و قانونی مسلمانان شمال آفریقا خواند و ابداع دوره‌ای از آرمان‌های حکومت اسلامی را نوید داد. پس از آن فاطمیان، که به این نام موسوم شدند، نه تنها اعتقاد به مهدی را به عنوان یک امام منجی خاص تبیین کردند، بلکه به مهدی نوعی از خط امامان نسل حضرت فاطمه(س) معتقد شدند، «**که شبیه همان شخص بوده و یکی است و در بدن‌ها و حالت‌های گوناگون در اعصار مختلف و در یک روح واحد تجلی می‌یابد**»[۹].

توجه به این نکته دارای کمال اهمیت است که المهدی، نخستین حاکم سلسله فاطمی پس از غیبت امام دوازدهم از نسل امام حسین(ع) در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ میلادی) [شیعیان متعادل مخالف اسماعیلیه بودند] خود را مطرح و ادعا کرد.

اعتقاد به مهدویت همه امامان از نسل امام حسین(ع) پس از امام صادق(ع) این اصل را نشان می‌دهد، که در چارچوب اعتقاد به مهدی(عج)، که در غوغای سیاسی خلافت تکامل یافت مطالبات شیعیان به استقرار عدالت راستین اسلامی تحت فرماندهی امامی از نسل امام حسین(ع) مطالبه‌ای خاموش ناشدنی شد. در این دورنمای اسلامی، می‌توان درک کرد که از یک سو انتظار هر نسل شیعی ظهور امام منجی در طول زندگی آنان بوده تا رنج‌های آنان را در برابر غوغاهای فزاینده سیاسی فریادرسی کند و از سوی دیگر، دلیل آن که هر یک از امامان از نسل امام حسین(ع) از دعاوی گزاف هواداران بسیار پرشور خود روی گردان بوده و چهره‌ای آرام، متعادل و حتی به ظاهر همراه با نظم اجتماعی به خود می‌گرفتند پیروزی بود که در اثر

مدارا با اکثریت سنی مذهب جامعه به دست آمد و انحرافشان کمتر بود[۱۰]. شیعیان متعادل، که پس از آن اکثریت جمعیت شیعیان را به خود اختصاص دادند به امامت دوازده امام بر حق معتقد شدند. اینان هم چنین بر موقعیت والای امامان معصوم و بیعت با دوازده جانشین بر حق پیامبر تأکید نمودند و روابط خود را با امت در حد زیاد حفظ کردند. تدبیر امامیه و مدارا و همراهی آنان این حلقه اتصال را تضمین بخشید و نفوذ فراگیرشان در دستیابی به تشخیص موقعیت عالی اهل‌البیت(ع) را در محافل سنی نتیجه داد. ولایت یا محبت و هواداری از این خاندان مقدس الهی در میان تمام مسلمین مبنای تقوای شخصی شد و اعتقاد به ظهور مهدی(عج) از اعقاب فاطمه(س) از طریق فرزندش امام حسین(ع) به صورت اعتقاد گسترده اسلامی در آمد و این همه در اثر درایت و تدبیر ائمه نسل حسینی(ع) حاصل گردید. در عین حال که سنیان مهدی(عج) را خلیفه نهایی پیامبر(ص) می‌دانند، اعتقاد به او را به عنوان بازگرداننده اسلام خالص در بخش اساسی اعتقاداتشان، چنان‌که در مورد شیعیان مصداق دارد، تلقی نمی‌کنند. ابن خلدون (متوفی ۱۴۰۵ میلادی) در مقدمه‌اش، موقعیت سنیان را در مورد مسئله بازگرداننده آینده دین در عبارات زیر خلاصه می‌کند:

> تمام مسلمانان در هر دوره کاملاً معترفند (و پذیرفته‌اند) که در آخرالزمان مردی پیروزمند از خاندان پیامبر(ص) ظهور خواهد کرد که اسلام را تقویت می‌بخشد و عدالت را پیروز می گرداند و مسلمانان از او پیروی خواهند کرد و او بر تمام قلمرو اسلامی تسلط خواهد یافت و او را مهدی نامند. به دنبال او، دجّال نیز ظاهر می‌شود و تمام علامات بعدی صور (روز قیامت) را همراه خواهد داشت چنان‌که در احادیث محکم صحیح [مجموعه احادیث نبوی که نزد سنیان معتبر شناخته شده است] مشخص شده است.[۱۱]

امام جعفر صادق(ع) و شیعیان امامی

گرچه امام محمدباقر(ع)، نخستین امام از نسل امام حسین(ع) بود که برای او ادعای مهدویت شد، اما شیعیان نسل بعد ایده نقش منجی را مورد امامان علوی در خصوص امام صادق(ع) و جانشینان او به کار بردند. قیام‌ها و جنگ‌های ضد اموی در زمان امام باقر(ع) آغاز شد. خود خاندان اموی هم با مشاجرات داخلی و جنگ قدرت در مورد جانشینی خود روبرو شدند. این وضعیت، فرصتی را برای امام شیعی به وجود آورد و فشار سیاسی را بر او کاست و زمینه را برای شکل‌بندی آیینی شیعه فراهم نمود. توجه به این نکته حایز اهمیت است که امام صادق(ع)، جانشین بر حق امام باقر(ع)، آیین فرقه‌ای امامت را سازماندهی کرد. در غوغای

سیاسی این دوران که خاتمه حاکمیت اموی و شروع حاکمیت عباسی را اعلام می‌نمود، امام صادق(ع) فرصت‌های بزرگی یافت تا دیدگاه‌های شیعی را بدون مانع و رادع تبلیغ کند و طنین افراطی شیعیان نخستین را به انتظار هوشیارانه در مورد قیام «**رهبر منصوص الهی**» اصلاح نماید. صرف‌نظر از تحولات سیاسی، میراث گرانبهای امام صادق(ع) سهم چشمگیری در بسط و شکل‌گیری مکتب تشیع بر جای گذاشت.

امام علی‌بن الحسین(ع)، جد پدری امام صادق(ع)، در میان امت اسلامی علاوه بر آن‌که به عنوان شخصیتی بسیار متقی و عادل معروف بود، به صورت چهره عالمی برجسته در دین شهرت داشت. حتی نام او در اسناد اهل تسنن و سلسله راویان آن‌ها ذکر شده و احادیثی را به نقل از آن حضرت از امام حسین(ع)، پدر بزرگوارش، امام حسن(ع)، عموی ارجمندش و ابن عباس، بنی عم پدری‌اش، که یکی از مشهورترین مراجع اسلامی است و نیز دیگران روایت کرده‌اند.[۱۲] فرزند آن حضرت معروف به امام باقر(ع)، به خاطر دانش بیکرانش در علوم اسلامی و تقوا و منشی که از پدر بزرگوارش به ارث برده بود به باقرالعلوم یعنی شکافنده دانش‌ها شهرت یافت و به همین نحو از اسناد تسنن شناخته شد. با امامت امام باقر(ع) دوره‌ای آغاز شد که توجه ویژه در امت اسلامی به تفسیر قرآن کریم معطوف گشت[۱۳].

اصحاب این امام بزرگوار بر این عقیده پایدار ماندند که تنها امامان منصوص خاندان پیامبر(ص) قادر به تفسیر کامل آیات قرآنی بوده و تنها آن‌ها هستند که از باطن وحی الهی آگاهی دارند. اعتقاد به این اصل که امامان شیعی قرآن ناطق (گویا)اند و تفسیر باطنی کتاب الهی را می‌دانند، با احتمال زیاد در طول دوره امامت امام باقر(ع) شروع شده است. بنابراین، امام صادق(ع) هم از پدر و هم از جدش علوم اساسی اسلامی را به ارث برد که تحت امامت آن حضرت به عرضه و ارائه روشمند در آمد.

حضرتش نیز سیاست سکوت سیاسی پس از شهادت امام حسین(ع) را از جد و پدر بزرگوارش به ارث برد. بی‌دلیل نیست که امام صادق(ع) از عمل مستقیم سیاسی بنی اعمامش حمایت

نکرد و از دعوت به قبول خلافت در زمانی که عباسیان بر اریکه قدرت تکیه زده بودند سرباز زد[۱۴]. کناره‌گیری امام صادق(ع) از قبول هر گونه قدرت سیاسی نشانی از کوشش‌های آن حضرت به جهت دهی دوباره به انتظار پیروانش درباره حاکمیت حقیقی اسلامی به رهبری امامی از نسل امام حسین(ع) داشت.

ناکامی اکثر قیام‌های شیعی در دستیابی به نتایجی مطلوب و پایدار به نفع خاندان پیامبر(ص) عامل مهمی بود در پذیرش سیاست سکوت سیاسی و قبول شرایط موجود علیرغم همه نارسایی‌های گوناگون آن سهم داشت. در عین حال، اعتقاد به امام منجی انتظارات شیعیان را به صحنه نمایش می‌گذاشت و امامان معصوم به آن ها می‌آموختند تا هوشیار و آماده باشند که ممکن است مهدی(عج) هر لحظه ظهور کند و مؤمنان را به اسلحه فرا خواند تا رستاخیز بزرگ جهانی تحت فرماندهی او آغاز گردد و بشریت را از تیره‌روزی و بیچارگی برهاند. هیچ کس زمان وقوع این رستاخیز را تعیین نکرد چون تنها خدا از آن آگاه است و بس.

در زمان‌های مختلف بعضی از پیروان امامان معصوم محمدباقر و جعفرصادق(ع) بدان بزرگواران مراجعه می‌کردند و آن‌ها را از حمایت خود در قیام علیه نظام‌های موجود مطمئن می‌ساختند[۱۵].

امامان با این بیان که همه امامان قائمند و قادر به سرنگونی حاکمیت ظلم هستند، ولی نقش قائم نهایی الهی با مهدی(عج) است که پس از غیبت، تنها به امر خدا، ظهور خواهد فرمود و بی‌عدالتی را پاک خواهد کرد ایشان را آرامش می‌بخشیدند.

امام صادق(ع) با طرد حامی متعصب خود به‌نام ابوالخطاب، که در سال ۱۳۸ هجری (۵۶ـ ۷۵۵ میلادی اعدام شد) نمونه‌ای از تلاش‌های مقدس خود را به سامان بخشی به مطالبات پیروان بسیار پرشور خود برای امامان نشان داد. ابوالخطاب اعلام کرده بود که امام صادق(ع) قدرت دینی خود را با تعیین او به عنوان وصی و قائم مقامش واگذار کرده و اسم اعظم خدا را به او آموخته است، که بدان وسیله او را با قدرت خارق‌العاده توانمند می‌سازد تا امور باطنی دین را درک کند[۱۶].

تأخیر در تشفی آرزوهای شیعی از مساوات اسلامی تعابیر باطنی را مطرح می‌ساخت و به ائمه به ویژه امام صادق(ع) نسبت داده می‌شد که پیشامدهای آینده را پیش‌گویی می‌کردند.

انتساب چنین علم باطنی به امامان، تا حدودی، به خاطر اعتقاد به دانش خاص رهبر نجات بخش بوده که علم الهی به او عطا شده و با آن تقدیر پیروانشان را رقم می‌زند. چون ائمه(ع) خود منکر این پدیده شدند و غالباً هم با صراحت به بیان آن پرداختند، ابوالخطاب، که در حلقه

اصحاب امام صادق(ع) محبوب بود با جاه‌طلبی ادعا کرد که او وارث چنین علمی است تا حمایت شیعی را برای عمل افراطی خود جلب کند. امام صادق(ع) درباره ابوالخطاب فرموده بود:

> من همیشه در هراسم، چه زمانی که ایستاده‌ام، چه نشسته‌ام و چه در بستر آرمیده‌ام، خدا طعم گرمای آهن را به او بچشاند[۱۷].

این عبارات امام، میزان تهدید چنین پیروانی را برای روند متعادل مکتبی که دوره خود را با نیاز به احتیاط و حزم و دوراندیشی طی می‌کرد و امام صادق(ع) این سیر را ابداع فرموده بود اندازه می‌گیرد. بدون بررسی ویژگی‌های دوره امام صادق(ع)، مشکل است بفهمیم که چرا امام(ع) اصحابی نظیر ابوالخطاب را به صورت منبع مستمر تهدید برای خود می‌نگریست.

برجستگی والای شخصیت امام صادق(ع) در میان اعقاب امام علی(ع)، پذیرش عمومی آن حضرت توسط همه شیعیان به عنوان امام حتمی کسانی که در تلاش هایشان برای حاکمیت علویان بعدها افراطی‌گری کردند نظیر اسماعیل، توجه راویان اهل سنت به حضرتش به صورت یک منبع موثّق همه گواه بر آن است که مطمئناً تحت رهبری آن حضرت بود، که تشیع متعادل، با احترامی که خاندان پیامبر(ص) داشتند توسط اکثریت سنیان به صورت تفسیر دیگری از تقوای اسلامی پذیرفته و نگرش آن حضرت به سیاست سنگ بنای نظریه سیاسی امامت شد که در دوره مصلحت سیاسی غیبت امام غایب، به پیروان خود نمی‌آموزد تا حاکمان ظالم را سرنگون کرده و آن‌ها را با امام معصوم جایگزین نمایند. بلکه، با حزم و دوراندیشی، رهبری جامعه را به جنبه‌های ظاهری و معنوی تقسیم می‌کند. جنبه ظاهری حاکمیت به صورت نظری نص مناسب از جانب پیامبر(ص) را می‌طلبد، اما تا آن‌جا که دامنه عمل به اجرای قانون محدود گردد قابل قبول است.

جنبه معنوی نیز به نص صریح توسط پیامبر(ص) نیاز دارد، چون صاحب قدرت معنوی باید توانایی تفسیر و استنباط خطاناپذیر پیام الهی را داشته باشد. این جنبه معنوی از طریق اصل وراثت خاص علوم نبوی تأمین می‌شود. قدرت معنوی، بر طبق آموزه‌های شیعی در مورد امام علی(ع) از زمان ارتحال پیامبر(ص) در اختیار او قرار گرفت و او امام شد و تنها امیر حقیقی مؤمنان از طریق نص صریح پیامبر خدا(ص) بود. در همین نوع رهبری با نص صریح توسط امام قبلی امام بعدی تعیین می‌شود و با ارتحال امام قبلی قدرت معنوی در اختیار امام بعدی قرار می‌گیرد. چون امام منجی ظهور کند، اقتدار ظاهری و معنوی (باطنی) هر دو همزمان در او همانند پیامبر(ص) تجلی می‌یابد. امام منجی منحصراً این دو جنبه حاکمیت آرمانی اسلامی

را متحد می‌سازد. از این رو، ایده امامت بالنص در میان علویان، در تمام شرایط کسانی تداوم دارد و پایگاه امامت عمدتاً بر مبنای مطالبات سیاسی قرار ندارد، بلکه به خاطر شایستگی‌های خاص اوست که از علم پیامبری نشأت می‌گیرد.[۱۸]

دوران امامت امام صادق(ع) بر دوره فعالیت‌های فکری در اسلام و به ویژه نظام آفرینی قوانین شریعت از طریق احادیث منطبق بود. ابوحنیفه (متوفی ۱۵۰ هجری / ۷۶۸ میلادی) و مالک بن انس (متوفی ۱۷۹ هجری / ۷۹۵ میلادی)، شخصیت‌های مشهور اهل سنت، در جهت انجام این ضرورت کوشش کردند. نسب فاطمی امام صادق(ع) و نظر مبارک او به نص خاص امامت با همه بارهای آن، برجستگی او را در حد زیادی در مدینه بیش‌تر کرد و او بدین‌گونه نه تنها سرچشمه مکتب فقهی اسلامی جعفری، بلکه همه تفکرات شیعی و علوم حدیثی گردید. اعتبار والای امام صادق(ع) و پذیرش همگانی امامت آن حضرت به شناسایی نهایی خط امامان نسل حسینی(ع) انجامید، که در میان آن بزرگواران دوازدهمین و آخرین ایشان امام منتظر منجی قائم مهدی(عج) اعلام شد.[۱۹]

آیین امامت شیعیان

این ادعا که به دنبال ناکارآمدی قیام عباسیان به برقراری خلافت حقیقی علوی، از زمان امام صادق(ع) تشیع به بسط و تکوین ایدئولوژی مستحکم خود پرداخت و سیمای شخصی انسان با تقوای شیعی را ترویج کرد و فرقه‌ای را مشخص ساخت که تفسیر مستقلی از مفاهیم و مبانی اسلامی دارد، سخنی توجیه‌پذیر است. گرچه موقعیت ممتاز و مورد احترام امام صادق(ع) و تدبیر آن حضرت موجب شد تا شیعیان تا حد زیادی اعضای امت اسلامی قلمداد شوند، در عین حال، یک نکته اساسی هم‌چنان منبع بحث و جدال بین شیعیان و سنیان باقی ماند. شیعیان بر این نکته تأکید داشتند که هیچ قانونی در امت نمی‌تواند الزام آور باشد مگر آن‌که اعتماد به آن از طریق حضور جانشین عادل بر حق پیامبر(ص) تأمین شده باشد.

به طور کلی، امت اسلامی نمی‌تواند وثوق یک قانون را تأیید کند، بلکه اعتبار آن به تأیید امام راستین علوی بستگی دارد. از این رو، در عین حال که شیعیان در انجام فرایض مذهبی و مبانی فقهی با سنیان نزدیکند، آیین اساسی امامت و تأکید بر صاحب مقام ولایت وجه تمایز تشیع جعفری را با تسنن مشخص می‌سازد.

آیین امامت، که اکنون مورد بحث قرار می‌گیرد، در میان هواداران نخستین این مکتب با اعتقاد به وجود منجی امت اسلامی شناخته شده بود، اما به صورت فعلی نظام‌مند گردید.

تکامل آیین امامت، از اعتقاد ساده به وجود رهبری که عدالت اسلامی را برای مستضعفان به ارمغان آرد شروع و به مفهوم بسیار پیچیده امام غایب نهایی الهی انجامید و خط مشی تاریخ تشیع را در اسلام رقم زد. در آغاز، شرایط سیاسی و اجتماعی تحمل‌ناپذیر، موجب شد تا گروهی از مسلمین در انتظار رهبری با فره ایزدی و مشابه با پیامبر(ص) به سر برند؛ رهبری که هر خطایی را اصلاح کند و امت را از تیره روزی و بیچارگی رهایی بخشد. آن‌ها بر این باور بودند که دستیابی به چنین فرجی تنها از طریق یکی از خویشان پیامبر(ص) و دقیق‌تر یکی از اولاد حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) امکان‌پذیر است. اما این امیدها با وقوع مجموعه‌ای از ناکامی‌ها و شهادت رهبران دینی که می‌کوشیدند تا رنج‌ها و دردهای پیروان خویش را با قیام علیه حاکمیت سامان بخشند به یأس انجامید.

این موضوع شروع به بسط یک تأکید مذهبی را در نقش امام علوی، که اکنون در پنهانی به سر می‌برد و مطمئناً باز خواهد گشت مشخص می‌سازد. اعتقاد به منجی غایب از نظر انتقال صریحی در نقش ظاهری امام بود که تا کنون بر آن تأکید گردید. اکنون این اعتقاد به امامان وجود داشت که آن بزرگواران صاحبان علم الهی هستند که آن‌ها را قادر می‌سازد تا پیشامدهای آینده را پیش‌بینی کنند و از جمله زمان حکومت امام غایب نجات بخش را مشخص نمایند. جنبه‌های بسیار اندیشمندانه و خردمندانه آیین امامت در شرایطی ابراز شد که امامان سیاست سکوت ظاهری سیاسی را از خود بروز دادند، ولی به ادعاهای عجیب و غریب دستیاران متعصب خود هم اعتراضی نکردند. این ادعاها مالکیت علوم باطنی از طریق نص را برای امام در بر می‌گرفت. پس از آن، مسئله نص یکی از ارکان آیین امامت امامیه شد. در زیر خلاصه‌ای از آیین امامت تشریح می‌گردد.

نویسندگان امامیه، در ارائه اعتقادات شیعی، اصول دین را به پنج اصل تقسیم کرده‌اند:

۱. توحید: اعتراف به یگانگی خدا (الاقرار بالوحدة)؛
۲. عدل: اعتقاد به عدل الهی؛
۳. نبوت: اعتقاد به نبوت؛
۴. امامت: اعتقاد به امامت؛
۵. معاد: اعتقاد به روز جزا.

به طور کلی، امامیه در چهار تا از این اصول (۱،۲،۳و۵) با سنیان وجوه مشترک دارند، گرچه در تفصیل با هم تفاوت‌هایی هست. در مورد اصل دوم، عدل، موضع امامیه شبیه معتزله است. در قرون سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی)، وقتی بر مبانی کلامی مکتب امامیه

کار می‌شد، متکلمان شیعی اساساً آیین کلامی معتزله را پذیرفتند، اما همانند سازی با آن را رد کردند.

عدل بدین معنی است که ساحت قدس الهی از هر شری منزه است و از غفلت در آن‌چه واجب می‌شمارد بری است. عدل از حُسن و قبح عقلی برخوردار است و انسان را به چنین آگاهی رهنمون می‌سازد و خوبی را در نفس خود خوب و بدی را در نفس خود بد می‌شمارد اعم از آنکه شارع (قانونگزار) آن را اعلام دارد یا ندارد.[۲۰]

سنیان، چهارمین اصل یعنی امامت را، یک اصل اساسی مذهبی نمی‌پندارند[۲۱]، در حالی که شیعیان آن را اصلی محوری و اساسی می‌نگرند. در حقیقت، بنیاد اعتقادات شیعی بر پایه اصل امامت قرار گرفته است.

امام شیعه، بر خلاف خلیفه سنی، از طرف خدا تعیین شده است. خدای متعال خود به تنهایی امامان را یکی یکی تعیین کرده و در وصایتی که به پیامبرش(ص) وحی شده اعلام داشته و اسامی جانشینان رسول حق(ص) را مشخص نموده است. این وصایت را فرشته وحی جبرئیل(ع) بر پیامبر(ص) نازل کرده و آن حضرت آن را بر امام علی(ع) املاء نموده و متن و نسخه‌برداری آن و غیره را جبرئیل و دیگر فرشتگان مقرب الهی که او را در این مناسبت مقدس همراهی می‌کرده‌اند شاهد بوده‌اند.

وصایت به چندین مهر طلایی ممهور است، که هر امامی از امام علی(ع) گرفته تا آخرین امام یعنی امام دوازدهم مهدی موعود(عج) مهری از آن را می‌گشاید. هر امامی پس از آن‌که مهر را باز کرد ملزم می‌گردد تا دستورات مندرج در آن را دنبال کند. از این رو، سه امام اولی یعنی امام علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) برای مقابله با امویان و مقاومت در برابر آنان برگزیده شده بودند، در حالی که دیگر ائمه معصومین(ع) انتخاب شدند تا سیاست سکوت سیاسی را تا زمان ظهور امام مهدی(عج)، امام منجی دنبال کنند و این همه بر طبق دستورات مصرّح در وصایت آن‌ها پیش‌بینی شده بود.[۲۲]

امامت عهد الهی و پیامبرش(ص) است که اسامی امامان در «وصایت» مشخص شده‌اند. هیچ پیغمبری بدون جانشین از نسل و اولاد خود نبوده، که آنان وارثان حقیقی علم پیامبر(ص) بوده‌اند و امامان نیز وراثت را از پیامبر(ص) و علی(ع) دارند.[۲۳] امامت جایگاه پیامبر(ص) میراث اوصیا را در بر دارد. امام خلیفة الله و خلیفةالرسول(ص) است. امامت جایگاه امیرالمؤمنینی دارد، که مسئولیت آن اجرای عدالت و هدایت زندگی مذهبی امت است. در نتیجه، امامت، هم‌چون نبوت، باید برای هدایت انسان بر اساس اراده الهی، در زمان خودش اعلام شود.

رهبری امام به رهبری خود پیامبر هم از جنبه ظاهری و هم از جنبه معنوی شبیه است، این بدان معنی است که امام با پیامبر در همه جنبه‌ها جز پیامبری برابر است و امام علی(ع)، در میان امامان و اوصیاء رسول‌الله(ص) از سیادت بر سایر ائمه برخوردار است و سید الاوصیاء می‌باشد. امام هم‌چون پیامبر، از دانش خاصی برخوردار بوده و میراث بر دانش همه پیامبران گذشته و اوصیاء آنان است. بدین ترتیب، امام رابط راه هدایت است، و بدون شناخت او نمی‌توان به هدایت دست یافت. امام، هم‌چون پیامبر مورد لطف الهی قرار گرفته و پیش از آن‌که خدا او را شاهد و حجت خود بر مردم قرار دهد از گناه و خطا مصونش داشته است و معصوم می‌باشد.

امام شهید است، بدین مفهوم که او در روز قیامت فرا خوانده می‌شود تا گواهی دهد که چه چیزی به پیامبر(ص) وحی شده است. او هم چنین شهادت می‌دهد که چه کسانی او را شناخته و به امامتش اقرار کرده و چه کسانی او را تکذیب کرده‌اند. امام علی(ع) شاهد است بدین معنی که او نبوت حضرت محمد(ص) را شناخت و اعلام کرد. در هر زمان در میان امامان شاهدی وجود دارد که به عنوان شاهد برای مردم عمل می‌کند و پیامبر(ص) نیز برای امام شاهد است.[۲۴]

امام به عنوان حجت الهی از شایستگی‌های خاص برخوردار است و او را شایسته می‌سازد تا علیه کسانی که قدرت الهی را منکر شده و نواهی او را دنبال کرده‌اند شهادت دهد. او تنها کسی است که حجت بر وجود ذات باری و وجود وحی او در زمین است. در روز قیامت خدا حجت خود را عرضه می‌دارد تا گناهکاران را مردود سازد و نتوانند ادعا کنند نمونه قداست (امام) را نمی‌شناخته‌اند.[۲۵]

نشان خاص امام، که امامیه بعدی بدان اعتراف کرده‌اند، عصمت اوست. در حالی که متکلمین سنی عصمت را شایستگی خاص پیامبر(ص) می‌دانند، علمای شیعه بر این باورند که چون امامت ادامه رسالت پیامبر(ص) است و هدایت انسان پس از زمان پیامبر خدا(ص) بدو سپرده شده، بنابراین جانشین غیر معصوم را در جایگاه این نهاد الهی نمی‌تواند بپذیرد. از این رو، امام، چون پیامبر(ص) باید از هر گناه مبرا و از هر آلودگی پاک باشد. تفاوت مابین این دو اعتقاد در آن‌جا مشخص می‌شود که امام شیعه صاحب نور الهی است که از طریق پیامبر(ص) به او رسیده است و این نور مردم را جذب می‌کند و آن‌ها را به سوی او می‌کشاند. امامان(ع) در این نور با پیامبر خدا(ص) شریکند و به عنوان صاحب به تمام فضایل متعالی هم‌چون «**شجره نبوت، خاندان رحمت؛... کلیدهای خردمندی، عصاره علم، موضع رسالت، محل رفت و آمد فرشتگان و مخزن اسرار الهی**» دست یافته‌اند.[۲۶]

علاوه بر نور پیامبر(ص)، امام وارث اسلحه‌های پیامبر(ص) نیز هست که به صندوقچه (التابوت) اسرائیلی‌ها شباهت دارد و در هر خانه‌ای یافت شود، پیامبری در آن‌جا و امامت در آن موضع قرار می‌گیرد. بر طبق اعتقادات شیعه امامیه، پیامبر(ص)، شمشیر، زره و نیزه کوتاه (عنزه) خود را برای امام علی(ع) گذاشت. مالکیت شمشیر پیامبر(ص) عامل قطعی در احرازِ امامت و اطاعت تلقی می‌گردد. این شمشیر ذوالفقار نام داشت که تن را می‌شکافت و جبرئیل آن را از آسمان به ارمغان آورده بود. زره پیامبر به ذات الفضول، که لطف و مرحمت بدان بخشیده شده بود، شهرت داشت. این زره را قائم آل محمد(ص) در زمان ظهورش به تن می‌کند و تنها بر او برازنده است. اسلحه‌ها و علم پیامبر(ص) در خانه او باقی می‌ماند؛ بنابراین، امام هم علم و هم اسلحه‌ها را در هنگام شهادت به امام بعدی می‌دهد. این بدان معنی است که امام تا جانشین خود را نبیند از دنیا نمی‌رود و به او «**علم، کتاب‌ها و اسلحه‌ها**» را می‌سپارد.[۲۷]

کتاب‌هایی که امام بعدی آن‌ها را از امام قبلی به ارث می‌برد عبارتند از: ۱. جامعه (جامع، فراگیر) ۲. مصحف فاطمه(س) (طومار نبوی فاطمه(س)) ۳. جفر.

۱. جامعه طوماری است به درازی هفتاد ذراع و هر ذراع به اندازه بازوی پیامبر(ص) بلند است و آن را پیامبر خدا(ص) به امام علی(ع) املا کرده و حضرتش آن را نوشته است و راهنمایی‌هایی درباره حلال و حرام و تمام داوری‌هایی که مردم نیاز به آگاهی از آن دارند در آن درج شده و تا جزئی‌ترین موارد و تفصیلات را شامل می‌گردد.

۲. مصحف فاطمه طوماری است که اندازه آن سه برابر قرآن مجید می‌باشد. شرایط گردآوری آن را امام صادق(ع) بیان فرموده است. از آن حضرت روایت می‌شود که وقتی حضرت فاطمه(س) پس از ارتحال پدر بزرگوارشان حضرت رسول اکرم(ص) در اندوه و غم زیاد به سر می‌بردند، خداوند متعال فرشته را به سوی او فرستاد تا وی را تسلی دهد. حضرت فاطمه(س) صدای فرشته‌ای را که با او سخن می‌گفت شنید و درباره این پیشامد عجیب با امام علی(ع) عرض حال کرد. امام علی(ع) از او درخواست کرد که وقتی صدا را می‌شنود او را آگاه سازد. حضرت فاطمه(س) چنین کرد و امام علی(ع) هرچه را که فرشته به حضرت فاطمه(س) گفته بود نوشت. مصحف فاطمه(س) چیزی درباره حلال و حرام بیان نمی‌کند، امّا از پیشامدهای آینده سخن می‌گوید. در مقایسه با قرآن، امام می‌گوید که مصحف مذکور شامل چیزهایی است که در قرآن وجود ندارد. هم‌چنین وصیت نهایی حضرت فاطمه(س) را در بر می‌گیرد و با اسلحه‌های پیامبر همراه می‌گردد. نماد دیگر این مصحف آن است که نام همه کسانی که بر جهان حکومت خواهند کرد و اسامی پدرانشان در آن ذکر شده است.

۳. جفر. گلدانی است که از چرم گاو درست شده و در آن علم پیامبران، اوصیای آنان و فضلای بنی‌اسرائیل ثبت گردیده است. دو نوع جفر وجود دارد. جفر سفید (الابیض)، که زبور داوود، تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم، تمام علم حرام و حلال و مصحف فاطمه(س) را شامل می‌شود و جفر قرمز (الاحمر) که به نظر می‌رسد کیفی چرمی باشد که اسلحه‌های صاحب السیف یعنی امام منجی در آن قرار گرفته و آن را در هنگام قیام خواهد گشود تا از دشمنان انتقام گیرد.

از این رو، میراث امام بقای دین را در شخص او تضمین می‌نماید. او تنها کسی است که توانایی دارد دین را در زمان‌های مختلف تفسیر کند و «**زمین جز با وجود امام بر مدار حق قرار نمی‌گیرد**». در نتیجه، اگر شخصی بمیرد و امام خود را نشناسد در جاهلیت مرده است.

علاوه بر اعتقاد به وحدانیت خدا، نبوت و معاد روز قیامت، اعتقاد به امامت امام بر حق صاحب الزمان، که رهبر معصوم و حافظ دین است ضروری می‌باشد. روح انسان بدون شناخت و معرفت امام عصر(عج) به رستگاری دست نمی‌یابد. شخصی از امام جعفرصادق(ع) می‌پرسد: «**آیا بر انسان واجب است امام خود را بشناسد؟**» و آن حضرت پاسخ می‌دهند: «خدای بزرگ و بلند مرتبه، پیامبر(ص) را برای همه انسان‌ها فرستاد و او را حجت خود بر همه خلق در زمین قرار داد. از این رو، کسانی که به خدا و پیامبرش معتقدند و از او پیروی می‌کنند و نبوت او را قبول دارند باید امام از میان ما را بشناسند (و اقرار کنند)».[۲۸]

چون بدون امام امکان دستیابی مؤمنان به رستگاری وجود ندارد و خدای عادل که عالم را هدفمند آفریده جهان را برای بقای بدون رهبر (امام) رها نکرده است، سنجیده نیست که تصور شود خدا بشر را مکلف سازد بی‌آن‌که هدایت مناسب را برای انجام آن مقرر ندارد. خداوند متعال تکالیف را مقرر داشته تا انسان‌ها به پاداش عظیم عبودیت الهی، که هدف آفرینش است، دست یابند، ولی تنها از طریق پیامبر(ص) و امامان(ع) حرکت در مسیر پاداش به نتیجه می‌رسد.

بنابراین، امام مسئولیت تبیین وظایف و دستورات دینی را عهده دار است. در نتیجه، امام(ع) مؤمنان مکلف را به منظور حسن انجام وظایف دینی‌شان همراهی و هدایت می‌کند. این بدان معنی است که در هر عصری امامی وجود دارد که یا ظاهر است و یا مستور، که عالم به حلال و حرام اسلام بوده و مردم را به راه خدا فرا می‌خواند. ولی زمانی هم می‌رسد که مردم بدون امام ظاهر زندگی می‌کنند. این اتفاق زمانی روی می‌دهد که خدا مردم را غضب کرده و توانایی دیدار با امام غایب را ندارند، در حالی که او مردم را می‌بیند.[۲۹] غیبت حالتی است که خدا آن را برای امام(ع) مقرر فرموده تا از خطر کشته شدن توسط دشمنانش مصون بماند.

از این رو، امام دوازدهم، حضرت محمدبن الحسن العسکری در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ـ ۸۷۴ میلادی) در پرده غیبت فرو رفت و به زندگی خود تا آن زمان که خدا مصلحت داند ادامه خواهد داد؛ آن‌گاه خدا به او فرمان می‌دهد تا دوباره ظهور کند و بر امور جهان تسلط یابد و سیطره قدرت او بر همه عالم گسترده شود و عدالت و مساوات را به دنیا بازگرداند. در این دوره اختفا، امام(ع) هرگز ارتباط خود را کاملاً با پیروانش قطع نمی‌کند، بلکه سخن‌گویانی دارد، که همان فقهای فاضل با تقوایند، که از جانب او عمل می‌کنند و شیعیان را در امور دینی راهنمایی می‌نمایند.

آیین امامت، چنان‌که امامیه بر آن اعتقاد دارند، به وضوح بسط آن از یک اعتقاد ساده به نقش امام منجی تا عقیده جزمی به رهبری دینی با همه پیچیدگی‌های کلامی‌اش را نشان می‌دهد. این بسط نظریه، نتیجه اجتناب‌ناپذیر تجربیات شیعه در بر قراری یک خلافت علوی بود، که با مقاومت بسیار زیاد مواجه شد و به ناکامی‌های سیاسی انجامید.

این ناکامی‌ها و ناملایمات زمینه را برای بسط دینی در تشیّع نهاد و وجود آن را با فراز و نشیب‌های بسیار در مواجهه با سرکوبگری از جانب سنیان تأمین نمود.

● جفر. گلدانی است که از چرم گاو درست شده و در آن علم پیامبران، اوصیای آنان و فضلای بنی‌اسرائیل ثبت گردیده است. دو نوع جفر وجود دارد. جفر سفید (الابیض)، که زبور داوود، تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم، تمام علم حرام و حلال و مصحف فاطمه(س) را شامل می‌شود و جفر قرمز (الاحمر) که به نظر می‌رسد کیفی چرمی باشد که اسلحه‌های صاحب السیف یعنی امام منجی در آن قرار گرفته و آن را در هنگام قیام خواهد گشود تا از دشمنان انتقام گیرد.

زمینه تاریخی غیبت امام دوازدهم(عج)

امام دوازدهم، حضرت محمدالمهدی(عج) (متولد۲۵۶ هجری/۸۶۹ میلادی)، در سامره پایتخت جدید عباسیان که حدود شصت مایلی شمال بغداد قرار دارد، در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ ـ۸۷۴ میلادی) ناپدید شد. در نتیجه، دوره قبل از غیبت امامت شیعیان متعادل با دوره سامره خلافت عباسیان (۸۳۶ ـ ۸۹۲ میلادی) منطبق است. گرچه کاهش تدریجی قدرت خلفای عباسی با قیام فرمانروایان حاکم از طریق نیروهای مسلح از قبل وجود داشت، ولی دوره سامره شاهد فروپاشی اقتدار خلفا بود. این دوره روزهای قاطع تاریخی تاریخ امامت را نشان می‌دهد، چون مسئله امامت

دوباره مطرح شد و انشعابی را در گروه شیعی پدید آورد. با احتمال زیاد، موقعیت حیرت زایی که با وحشی‌گری عباسیان علیه اعقاب امام صادق(ع) از یک سو انجام گرفت و حیرتی که در مورد جانشینی امام حسن عسکری(ع) (شهادت ۲۶۰ هجری/۸۷۳ ـ ۸۷۴ میلادی) در سامره از سوی دیگر روی داد، عوامل مهمی بودند که در تکوین نظریه غیبت امامت شیعه امامی سهم داشتند.

مدینه هم‌چنان مرکز فکری و مذهبی شیعیان متعادل که پیرو امام باقر(ع) و امام صادق(ع) معروف به صادقین (دو صادق) بودند باقی ماند. ظاهراً، خلفای عباسی با رهبری علویان در مدینه به دیده شک و تردید می‌نگریستند. امامان علوی پس از شهادت امام حسین(ع) در کربلا نقش فعال سیاسی به عهده نگرفتند. به نظر می‌رسد از زمان امام صادق(ع) به بعد، تغییر مشخصی در نقش امامان(ع) پدیدار شده باشد و دوره‌ای از جهت یابی دوباره اعتقاد به امامت به شکل رهبر دینی صلح جو آغاز گردید. امامان علوی نسل امام حسین(ع) به صورت شخصیت‌های منصوص الهی که بر اساس شایستگی‌های دینی خاص و نه مطالبات سیاسی تعیین شده‌اند مورد توجه قرار گرفتند. با این زمینه، امام معصوم تا عصر ظهور امام منجی، مهدی قائم(عج)، بی‌آن‌که مطالبه سرنگونی خلفای نامشروع را داشته باشد می‌تواند وظایف خویش را انجام دهد.

عباسیان، که با انقلاب خود بر پایه دستکاری انحرافی آرمان‌های شیعی امام منجی به قدرت رسیدند، حتی پس از آنکه مذهب سنت را پذیرفته بودند، به سرعت به این آرمان چنگ زدند تا اقتدار خلافت خود را تقویت بخشند. عباسیان کوشیدند تا به اقتدار خود رنگ مذهبی دهند، به ویژه آن‌که در برابر چالش امامان شیعی در مرکز اسلامی مدینه روبه‌رو شده بودند که شخصیت آنان به عنوان وارثان حقیقی و بر حق علم الهی مطرح بود.

به همین دلیل، با شروع امامت امام موسی کاظم(ع) (شهادت ۱۸۳ هجری / ۷۹۹ ـ ۸۰۰ میلادی)، جانشین امام صادق(ع)، تمام امامان(ع) یا به زندان سیاسی محکوم شدند یا به عنوان مظنون در پایتخت عباسیان، دور از مدینه تحت نظر قرار گرفتند. امام کاظم(ع) بیشتر دوران عمر خود را در زندان هارون الرشید، خلیفه مقتدر عباسی، در بغداد گذراند تا در سال ۱۸۳ هجری در زندان به شهادت رسید. امام رضا(ع)، جانشین آن حضرت توسط مأمون به عنوان ولیعهد خلافت منصوب شد، اما به فاصله کمی در سال ۲۰۲ هجری (۸۱۷ ـ ۸۱۸ میلادی) در شرایط مشکوکی در طوس به شهادت رسید.[۳۰] امام محمدتقی (جواد)(ع)، جانشین امام رضا(ع) که تنها در سن هشت سالگی عهده دار امامت گردید، تحت نظر شدید مأمون در بغداد قرار

داشت. پس از آن، به او اجازه داده شد تا به مدینه باز گردد و در آن جا اقامت گزیند تا آن که در سال ۸۳۴ میلادی خلیفه عباسی معتصم او را فرا خواند و سال بعد از آن او را در بغداد به شهادت رساند. امام علی‌نقی (هادی)(ع) جانشین آن حضرت شد، در حالی که بیش‌تر از نه سال از سن او نگذشته بود. ولی دوران امامت طولانی امام هادی(ع) و احتمالاً نبود علوی برجسته دیگری در این زمان باعث شد تا گستره امامت او بیش‌تر از پدرش، امام جواد(ع)، شناخته شود. این امام بزرگوار و جانشین او، امام حسن عسکری(ع)، که به عسکریین (دو عسکری) معروف شدند، هم زمان با خلفای سامره می‌زیستند و زوال کامل خلفای عباسی را نظاره‌گر شدند.

فروپاشی خلافت عباسی و مواضع آخرین امامان علوی (۸۳۴ـ۸۷۴ میلادی)

امام علی بن محمدالهادی(ع)، معروف به نقی (پاک، منزه و معصوم) و امام حسن بن علی العسکری(ع) (که به خاطر بازداشت و نگهداری آن حضرت در دارالعسکر (اردوگاه لشکر)، نام دیگر سامره، به امام عسکری(ع) شهرت یافتند)، با شش خلیفه عباسی، که پس از مرگ مأمون (۸۳۳ میلادی) روی کار آمدند، معاصر بودند. این شش خلیفه عبارت بودند از ۱. معتصم (متوفی۲۲۲هجری/۸۴۱ـ۸۴۲ میلادی)، ۲. واثق (متوفی ۲۳۲ هجری / ۸۴۶ ـ ۸۴۷ میلادی)، ۳. متوکل (متوفی۲۴۷هجری / ۸۶۱ ـ ۸۶۲ میلادی)، ۴. منتصر (متوفی ۲۴۸ هجری / ۸۶۲ ـ ۸۶۳ میلادی)، ۵. مستعین (متوفی ۲۵۲ هجری / ۸۶۶ ـ ۸۶۷ میلادی) و ۶. معتز (متوفی ۲۵۵ هجری / ۸۶۸ ـ ۸۶۹ میلادی). با دستیابی متوکل به خلافت عباسی در سال ۲۳۲ هجری (۸۴۶ ـ ۸۴۷ میلادی)، خلافت وارد مرحله جدیدی از سیاست مذهبی گردید که تغییرات مهمی را در چشم انداز شیعیان به وجود آورد. برای امامان علوی(ع) بیهودگی هر کوششی برای برقراری خلافت علوی، به ویژه آن‌چه در مورد امام علی‌الرضا(ع) در سال ۲۰۲ هجری (۸۱۷ میلادی) رخ داد و به شهادت آن حضرت منجر گردید، مشخص شد. در نتیجه، به نظر می‌رسد این امامان(ع) ایده استقرار خلافت مشروع در آینده را با ظهور امام غایب(ع) از پرده غیبت مصلحت دیده باشند. ایده امام غایب که از طریق نمایندگان خاص خود، که سفیر یا کارگزار (دلیل) امام(ع) بودند، وظایف خود را انجام می‌دهد به دوره سامره منسوب می‌شود. در این دوره امامان(ع) بیش تر عمر خود را تحت نظر قرار داشتند یا در زندان در حبس به سر می‌بردند. در واقع مسعودی مورخ (متوفی ۳۴۴ هجری / ۹۵۵ ـ ۹۵۶ میلادی) در اثبات الوصیه گزارشی ارائه می‌دهد که دلالت بر بسط تدریجی نهادی دارد که ائمه سامره(ع) آن را به وجود آوردند تا پیروانشان از طریق وکلای آن ها با آن بزرگواران در تماس باشند. گزارش موضوعی را شرح می‌دهد که امام هادی(ع) در سامره به ندرت با مردم اختلاط می‌کرد

و با هیچ کس جز دستیاران و خانواده بلافصل خود در تماس نبود. چون فرزندش امام عسکری(ع) به جانشینی آن حضرت رسید بیش‌تر اوقات از پشت پرده با شیعیان سخن می‌گفت تا ایشان خود را برای غیبت امام بعد از او آماده سازند.[۳۱]

دوره سامره نیز بخش بزرگی از ایده بیعت عباسیان در استقرار شکل اسلامی حکومت را بر آورده می‌کند تا خلافت ظالمانه خود را متجانس با نظریه سیاسی شیعی، چنان‌که مأمون به همین نتیجه منطقی رسیده بود و حتی عنوان «امام» را برای مشخص سازی قدرت جائرانه خود قرار داده بود، نشان دهد[۳۲]. خلفای بعد از متوکل (متوفی ۸۶۱ میلادی) تنها به دست نشاندگانی از امرای ارتش تنزل یافتند، که غالباً فقط آن‌ها را عزل و نصب می‌کردند. دوره امامت طولانی امام هادی(ع) (۸۳۵ ـ ۸۶۸ میلادی) بر کاهش اقتدار خلفا و تلاش بی‌ثمر آن‌ها بر حفظ امتیازاتشان منطبق بود. در نتیجه، امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) که توسط دستیاران صدیق و صمیمی خود یاری می‌شدند و اینان با شیعیان بغداد و دیگر شهرهای امپراطوری عباسی در تماس نزدیک‌تر قرار می‌گرفتند، قادر بودند تا در سطوح حکومتی نفوذ کنند. احتمالاً، امامان دهم و یازدهم(ع) تشخیص دادند که قیام امام علوی(ع) به عنوان قائم و مهدی در آینده نزدیک نمی‌تواند سیر حوادث را تغییر دهد و جز ایجاد خطر ناآرامی و اختلاف در امت اسلامی دستاورد حقیقی دیگری در پی نخواهد داشت.[۳۳]

الهامات توده‌های شیعی برای آینده عادلانه‌تری تحت حکومت مشروع امام شیعی در این زمان نمی‌توانست به اعتراض مؤثری در برابر آشوب فزاینده سیاسی سامره بیانجامد. تعویق انقلاب مورد انتظار به دوره ظهور قائم آل محمد(ص) و اصلاح صحنه آشوب سیاسی امری اجتناب‌ناپذیر بود و عبارت «**آینده نزدیک**» در ظهور آن حضرت به صورت یک واژه حقیقی مذهبی برای زمان «**آینده**» نامشخص در آمد. حوادث تاریخی قرون گذشته، حداقل این نکته را به رهبران شیعیان متعادل و به تدریج به پیروان آن‌ها آموخته بود که برای استقرار جامعه آرمانی اسلامی و سرنگونی نظام های حاکم موجود در انتظار به سر برد تا مصلح نجات بخش دین تحت هدایت الهی قیام کند و تنها خداست که پیروزی مهدی(عج) را تضمین می‌کند.

در حکومت متوکل، سیاست سازش با علویان یک مرتبه کنار گذاشته شد و خشونت بی‌رحمانه جایگزین آن گردید. در سال ۲۳۶ هجری (۸۵۱ میلادی) به دستور متوکل، بارگاه ملکوتی امام حسین(ع) در کربلا، که الهام بخش امامان(ع) و پیروان آن‌ها بود و زیارت این مرقد مطهر را به صورت عمل بسیار ارزشمند عبادی می‌نگریستند ویران شد. شرارت متوکل از این مرحله هم فراتر رفت و خط هوادار علویان مأمونی را هم بر عکس کرد. متوکل در سال ۲۴۳ هجری

(۸۵۷ میلادی) در نتیجه سعایت‌ها و اتهاماتی که حاکم او در مدینه علیه امام هادی(ع) مبنی بر تهیه عِدّه و عُدّه علیه خلافت وارد ساخت، به یکی از افسران ارشد خود دستور داد تا امام(ع) را با دعوت از مدینه به سامره بیاورد. اتهاماتی که علیه این امام معصوم(ع) وارد شد تفاوتی با آن چه در مورد اسلاف پاکش از قبل وارد شده بود نداشت.

این اتهامات عبارت بودند از این‌که امام(ع) به منظور طغیان علیه حکومت به جمع‌آوری نیرو می‌پردازد، یا او پیروان زیادی دارد که می‌توانند حاکمیت خلیفه را با یک اشاره او سرنگون کنند. امام هادی(ع) را در قالب یک دعوت در پی فرمان متوکل دستگیر و به سامره آوردند و آن حضرت را تحت نظر قرار دادند. احتمالاً، حکومت خطر جدی را از ناحیه آن بزرگوار احساس نکرده بود، زیرا به آن حضرت اجازه داده شد تا با شیعیان دیدار کند و در محدوده شهر آزادانه حرکت نماید. دوباره، متوکل با تمام توان کوشید تا برای امام هادی(ع) ایجاد مزاحمت کند و به آن بزرگوار اهانت نموده و او را بی‌احترام سازد.

متوکل، بسیاری از اوقات امام(ع) را به دارالخلافه احضار می‌کرد با این هدف که او را بکشد یا مورد تحقیر و توهین قرار دهد و اغلب خانه او را مورد بازرسی قرار می‌داد. در این زمان به نظر می‌رسد امام علوی از چنان شخصیت مقتدر، متقی، عالم و فاضلی در میان مردم دارا بود که قتل او احساسات ضد حکومتی را در میان شیعیان برانگیزاند. ابن خلدون گزارشی را از یکی از این بازجویی‌ها روایت می‌کند. به موجب این روایت متوکل اطلاعاتی دریافت می‌دارد که امام هادی(ع) مسلح است و نامه‌های ضد حکومتی از شیعیان دریافت می‌دارد که با اسلحه‌ها در خانه او مخفی نگه داشته شده‌اند.

او، تعدادی از سربازان گارد خود را به خانه امام(ع) می‌فرستد تا در نیمه شب در خانه‌اش را بشکنند و بی‌اجازه وارد شوند و به بازرسی منزل بپردازند. سربازان گارد چنین کردند و چون وارد منزل امام(ع) شدند آن حضرت را تنها در اتاقش یافتند که در حال عبادت رو به قبله نشسته و به تلاوت قرآن مشغول است.

آنان امام هادی(ع) را در همان حالت دستگیر کردند و نزد خلیفه، که به می‌گساری مشغول بود، بردند. متوکل با احترام آن حضرت را پذیرفت و اعلام داشت که گزارش رسیده در مورد اسلحه‌ها و نامه‌ها بی‌اساس بوده است. آن‌گاه خلیفه جام شرابی به آن حضرت تعارف کرد و امام(ع) از او خواست تا وی را از نوشیدن آن معذور دارد.

خلیفه سپس از آن حضرت خواست تا چند بیتی برای او آواز بخواند. ولی امام(ع) از این فرصت به نیکوترین وجه ممکن بهره جست و به تلاوت آیاتی از قرآن مجید پرداخت. محور

معنوی آیات چنان خلیفه و درباریان را تحت تأثیر قرار داد که همگی را به گریه انداخت.

خلیفه در آخر از امام(ع) تقاضا کرد تا قرض آن حضرت را بپردازد و امام(ع) پاسخ دادکه حدود چهار هزار دینار بدهکار است. متوکل این مبلغ را پرداخت کرد و آن حضرت را به خانه‌اش فرستاد.[۳۴]

گزارش ابن خلدون نمونه‌ای از فشارهای سیاسی بر امامان(ع) دوره سامره را نشان می‌دهد حتی علویان‌حجاز هم در شرایط تأسف باری می‌زیستند، چنان‌که ابوالفرج الاصفهانی در کتاب (**مقاتل الطالبیین** اوضاع قتل عام اعقاب امام علی بن ابیطالب(ع)) به شرح آن می‌پردازد.

این اثر یکی از مهم‌ترین منابع مطالعات قیام‌های گوناگون شیعی در دوران خلافت عباسی است. او اسامی علویانی را که در حکومت متوکل به شهادت رسیدند ذکر می‌کند و در مقدمه آن از دشمنی‌های متوکل با خاندان پیامبر(ص) سخن می‌آغازد و اظهار می‌دارد که زنان حجاز برای پوشش خود چادری نداشتند. بسیاری از آن‌ها در موقع نماز مشترکاً از یک چادر استفاده می‌کردند.[۳۵]

قتل متوکل در سال ۲۴۷ هجری (۸۶۱ ـ ۸۶۲ میلادی) با دوره کوتاه حکمرانی منتصر همراه شد. در این دوره، منتصر مقررات ضد علوی پدرش را ملغی کرد. مستعین (۸۶۲ ـ۸۶۶ میلادی)، جانشین او، همین رویه را دنبال کرد و امام هادی(ع) در این سال‌ها با آزادی بیش‌تری زندگی می‌کرد. قاعدتاً، امام هادی(ع)، در همین سال‌ها، عثمان العمری (متوفی به سال ۲۶۰ یا ۲۶۱ هجری / ۲۷۴ ـ ۲۷۵ میلادی) را به نمایندگی خود در بغداد منصوب کرده است. عثمان العمری پس از این هم در زمان امام عسکری(ع) و هم آغاز امامت امام مهدی(عج) در این مسئولیت ابقا شد. وظیفه راهنمایی و سازماندهی ساختار مرکزی شیعیان متعادل به تدریج به نمایندگان (کارگزاران) امامان(ع) واگذار شد و اینان راهبرد ائمه(ع) را با عنایت به سیاست سکوت سیاسی ادامه می‌دادند و تا حد زیادی مسئولیت نهادینه سازی و تبلور آیین امام غایب(عج) که امامان(ع) آن را تنظیم فرموده بودند، به عهده داشتند.

در طول خلافت معتز (۸۶۶ ـ ۸۶۹ میلادی)، ظن عباسیان در مورد فعالیت‌های امامان(ع) موجب شد تا بار دیگر آزادی نسبی آنان سلب شود و دوباره تحت فشار شدید قرار گیرند و سرانجام امام هادی(ع) در سال ۲۵۴ هجری (۸۶۸ میلادی) توسط خلیفه معتز به شهادت رسید.

دوره سامره بعد از معتز به پایان خود نزدیک شد و بعد از او مهتدی (۲۵۵ هجری / ۸۶۹ میلادی) و معتمد (۲۵۶ هجری / ۸۷۰ میلادی) روی کار آمدند. معتمد آخرین خلیفه‌ای است

که در سامره اقامت گزید. وی در سال ۸۹۲ میلادی تصمیم گرفت به بغداد باز گردد تا جاه‌طلبی‌های برادر و نایب السلطنه خود، موفق، را که مالک الرقاب پایتخت قدیمی خلافت عباسیان شده بود، مهار کند. امپراطوری عباسی دیگر تجزیه شده بود و حکومت مرکزی توانایی سیطره مؤثر بر ولایات پراکنده را نداشت. قیام زنج در عراق جنوبی از یک سو و دست اندازی رهبران ایالتی در ولایات فارس و مصر و سوریه از سوی دیگر قدرت مرکزی را به حد کافی تضعیف کرده بود. امام عسکری(ع) (متولد ۲۳۲ هجری / ۸۴۵ میلادی)، جانشین امام هادی(ع)، در این دوره از هرج و مرج عمومی و سرگردانی خلفای عباسی دوران امامت خود را می‌گذارند. در این شرایط بسیار دشوار و با توجه به نگرش ضد علوی معتمد، امام عسکری(ع) که در سن ۲۲ سالگی پس از شهادت پدر بزرگوارش به امامت رسیده بود، حتی از حداقل آزادی ملاقات با شیعیانش نیز محروم نگه داشته شد.

امام عسکری(ع)، در طول هفت سال امامت خود در خفا و تقیه زندگی می‌کرد. به نظر می‌رسد شیعیان از دیر باز آیین تقیه را در اعتقادات حقیقی خویش بسط دادند تا خود را در برابر اکثریت اهل تسنن یا حاکمان سنّی مذهب حفظ کنند. امامان(ع) استفاده از تقیه را ترویج و ترغیب نمودند و حتی آن را بر پیروان خود واجب کردند، تا از برقراری حکومت علوی سخن نگویند و سرنگونی خلفای غاصب را ابراز نکنند. با احتمال زیاد، کاربرد این اصل شیعیان متعادل را از بیان آشکار عقاید حقیقی خود بازداشت به گونه‌ای که از سوء تفاهم خصومت آفرین جلوگیری کرد و آن‌ها را مشتاق کرد تا خود را به صورت اجتماعی با امت اسلامی همانند و هم‌رنگ جماعت کنند. بعضی اوقات امام عسکری(ع) را به زندان می‌انداختند و سپس آن حضرت را آزاد می‌کردند. به طور کلی، معتمد نگرش انعطاف‌ناپذیر و خشن و تحمل‌ناپذیر پدرش، متوکل، را نسبت به امام علوی پذیرفت.

در چنین شرایط سختی امام عسکری(ع) مسئولیت‌های دشوار رهبری شیعیان را تحت نظر شدید و خشن خلیفه، که به مراتب سخت‌تر از دوران پدرش بود، به عهده داشت.

نهاد وکالت (نیابت) پیامد این ماجرا بود که در آن امام(ع) دیگر نمی‌توانست پیروان خود را مستقیماً بپذیرد یا شخصاً با آن‌ها رابطه داشته باشد. بنابراین، امام حسن عسکری(ع) نایب خود را برای راهنمایی شیعیان در امور مذهبی آنان و دریافت خمس که مالیاتی است که در اهداف مقدس مذهبی و نیز اداره امور سادات صرف می‌شود و تحت نظر و با اجازه امام معصوم مصرف می‌گردد، منصوب نمود. ملاقات‌هایی بین نواب یا کارگزاران امام صورت می‌گرفت عمدتاً در کرخ، منطقه بازرگانی بغداد انجام می‌شد. اینان عمدتاً در این منطقه که پایگاه قوی شیعیان بود

اقامت گزیده بودند و در حداقل با امامان ملاقات می‌کردند و این دیدارها بسیار سرّی بود تا توجه مقامات دولتی بدان‌ها جلب نشود. کارگزاران امام(ع) داد و ستد می‌کردند. از این رو، برای مثال، عثمان العمری روغن فروشی می‌کرد و به السمّان (روغن فروش) مشهور شد.

این راهی بود تا هویت حقیقی خود را به عنوان نایب یا کارگزار امام(ع) پنهان دارد. شیعیان وجوهات شرعی خود را به عثمان می‌سپردند و او آن‌ها را در حلب‌های روغن جاسازی می‌کرد و پنهان می‌نمود و با رعایت شرایط دشوار تقیه و هشیاری کامل و اعمال مسایل امنیتی به محضر مقدس امام عسکری(ع) می‌برد.[۳۶]

در پی شهادت امام عسکری(ع) در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۴ میلادی)، سازمان مرکزی نیابت تنها مجرایی بود که از طریق آن تعالیم امامان مقیم سامره ادامه می‌یافت و تبلیغ می‌شد و حتی پیش از آن وقتی که مسئله جانشینی آن امام مورد بحث و گفت وگو بود. هم چنین، نهاد نیابت زمینه را برای فقهای برجسته شیعه فراهم آورد تا رهبری مذهبی شیعیان اثنی عشری را در غیبت امام دوازدهم، که در پرده غیبت به سر می‌برد و منجی موعود اسلامی است، به عهده بگیرند. به علاوه، نیابت امام(ع) بقای مذهب امامیه را در فراز و نشیب‌های قرون بعدی بیمه کرد. در حقیقت، خشونت عباسیان و نگرش انعطاف‌ناپذیر آنان به امامان علوی به شیعیان متعادل آموخت تا خود را برای دوره‌ای که ارتباط مستقیم با امام(ع) ناممکن است آماده سازند. وقتی اعلام شد جانشین امام عسکری(ع) در پرده غیبت به سر می‌برد و سرپرستی جامعه امامیه در ید نواب امام (کارگزاران امام) قرار گرفته و اینان مستقیماً توسط امام عسکری(ع) و جانشین او امام محمد المهدی(عج) تعیین شده‌اند، کارگزاران امام ساختار مذهبی و اجتماعی جامعه شیعه امامیه را عهده دار گشتند. مطالعه پدیده نجات بخشی در مذهب امامیه در واقع مطالعه جزئیات، نظام‌مندی و تبلور آیین امامت امام مهدی(عج) توسط نوابی است که مستقیماً از جانب امام(ع) به کارگزاری آن حضرت منصوب شده‌اند و پس از آن‌ها این مسئولیت به راویان احادیث آن حضرت در میان شیعیان (فقهای شیعه، مجتهدین) که به تعبیری نایب عامند، واگذار گردیده است.

طبقه‌بندی اجتماعی و سیاسی علمای اولیه امامیه: از کلینی تا طوسی

منابع اصلی این اثر حاصل تلاش‌های فکری فقهای امامیه بوده که در جوامع تسنن در اقلیت می‌زیستند و از درون و برون با چالش‌های زیادی روبه‌رو بوده‌اند. این چالش‌ها در مکتب امامیه نهضتی به وجود آورد تا احادیث و روایات بازنگری، وارسی، طبقه‌بندی و تنظیم گردند و در تکامل آیین امامت امام غایب(عج) نقش قاطعی را بازی کرد. می‌توان با اطمینان اظهار

داشت که مباحث مورد بحث این علمای برجسته مباحثی واقعی بودند که نیروی فکری و اجتماعی آنان را صرف می‌کرد تا نه تنها از ترویج عقاید جزئی درباره امام دوازدهم(عج) کوتاهی نکنند، بلکه نگرش‌های خود را در پرتو نقادی مخالفان و حتی خود امامیه اصلاح نمایند. این دوره نه تنها دوره چالش برای علمای برجسته شیعه محسوب می‌شد، بلکه حتی علمای سنی هم در فعالیتی مشابه در حمایت از موقعیت آیینی خود درگیر بودند. در عین حال، تفاوت عمده اساسی بین این دو نهضت فکری موجب شتاب در طبقه‌بندی اعتقادات هر یک شد. در حالی که اعتقادات اهل سنت از حمایت حاکمیت و قدرت سیاسی بر خوردار بود و شکل اعتقادات رسمی دولتی را یافته بود و بنابراین، ابزار و امکانات لازم را برای تعدیل خود تحت واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی زمان در اختیار داشت، در مقابل، تشیع وادار شد تا سیاست تقیه را در جامعه سنّی پیش گیرند و به صورت وجودی جهت دار مسیر خود را ادامه دهد.

در نتیجه، فعالیت‌های فکری شیعیان به سوی ملاحظات نظری مسلط آیینی خود جهت یافت. حتی پس از آن، این نظام‌مند سازی آیینی مدت‌ها در انتظار دوره‌ای امن و مساعد به سر برد و با تأسیس سلسله شیعی آل بویه (۳۲۰-۴۴۷هجری / ۹۳۲-۱۰۵۵میلادی) به ظهور پیوست. در عین حال، تأسیس حکومت آل بویه و حمایت آن ها از مکتب تشیع مستقیماً بر تعالی فکری و پالایش آیین‌های امامیه در این دوره اثری نداشت، با احتمال زیاد، قطع امامت و بسط دوره قبلی نیابت (وکالت) شخصیت‌های برجسته شیعه در طی سال‌های۲۶۰ - ۳۲۹ هجری (۸۷۳-۹۴۱میلادی)، دوره غیبت صغری، عوامل اصلی بودند که در تهیه متون برجسته شیعی توسط علمای برجسته امامیه سهم عمده را داشتند. دوره وکالت به تفصیل در فصل سوم مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این مرحله، بررسی اختصاری نویسندگان منابع اولیه امامیه و رابطه روند عقایدشان با محیط سیاسی و اجتماعی موجود مفید به نظر می‌رسد.

توجه به این نکته حایز کمال اهمیت است که اکثر علمای برجسته شیعه بین قرون چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) در بغداد می‌زیستند و آثار گرانبهای خود را در این شهر به وجود آورده‌اند.

بسیار قبل از آن هم، از زمان امام جعفر صادق(ع) به بعد، اکثر امامان شیعه بخشی از عمر خود را در بغداد گذراندند و حتی دو نفر از آنان (امام هفتم و امام نهم)، در این شهر به شهادت رسیدند و در قبرستان قریش واقع در محله کرخ بغداد مدفون گردیدند، که بعدها به نام امام کاظم(ع) و امام جواد(ع)، کاظمین (دو کاظم) نام گرفت و خود شهری شد که از بقعه و بارگاه این دو امام معصوم اعتبار یافت. در کرخ خاندان‌های شیعی کوفه اقامت گزیده بودند و به مرکز

بازرگانی و اقامت شیعیان تبدیل شده بود.

علمای شیعه از همان روزهای نخستین تأسیس بغداد یا در این پایتخت خلافت عباسیان موقتاً اقامت می‌گزیدند و یا در رفت و آمد بسیار با آن بودند. در این دوره سال‌هایی بود که آن‌ها با دربار خلافت و دستگاه وزارت، به ویژه در دوره استیلای برمکیان رابطه برقرار نمودند.[۳۷]

شیعیان بغداد به عنوان طبقه قدیمی بازرگانی عراق مشهور شده بودند و بخشی از مسئولیت آن‌ها حمایت و جانبداری از تعدادی از علمای شیعه بود. این علمای برجسته شخصیت‌های اولیه‌ای مانند هشام بن الحکم، علی بن یقطین و خاندان او، نوبختی‌ها، قولویه‌ها و شریف احمد، شریف مرتضی و شریف رضی را در میان خاندان‌های برجسته بعدی شامل می‌شد که همگی در بغداد زندگی می‌کردند. بعضی از این خاندان‌ها از طبقات بالای اشرافی بودند و از موالی ناراضی غیرعرب کوفه در اجتماع ارتجاعی بغداد حمایت می‌نمودند. به مرور زمان حضور و تمرکز شیعیان در آن ناحیه بیش‌تر احساس می‌شد، تابین قرون سوم و پنجم هجری (نهم و یازدهم میلادی) که بغداد به صورت متنفذترین مرکز تحت رهبری علمای امامیه در آمد. چنان‌که در فصل سوم خواهیم دید، نوّاب اربعه امام دوازدهم (عج) در طول غیبت صغری، که نقطه توجه ویژه امامیه بودند، در بغداد می‌زیستند و مراقد مشرفه آن‌ها در بخش قدیمی شهر قرار دارد، که حتی امروزه هم مورد توجه خاص شیعیان بوده و از مراکز زیارتی آنان به شمار می‌آید.

در میان علوم اسلامی، علم حدیث، علمای اسلامی بسیاری را به خود جذب کرد. حدیث از علوم نقلی به شمار می‌آید و گردآورندگان آن باید احادیث را خود «بشنوند» و به منظور ثبت و نقل آن‌ها براساس سلسله اسناد اجازه بگیرند (اجازه روایتی). از این رو، بغداد، محلی بود که علمای اسلامی از اقصی نقاط امپراطوری اسلامی در آن رفت و آمد داشتند و محل مطلوبی برای پی‌گیری احادیث و تماس حضوری با نویسنده آن‌ها محسوب می‌شد. این امر فرآیند گردآوری احادیث را تسهیل می‌کرد. در بغداد، بیش از هر حوزه علمی اسلامی دیگری، علم الحدیث در این دوره ترویج شد. توجیه‌پذیر است که ادعا شود تمام علوم نقلی، مخصوصاً حدیث و به ویژه احادیث اهل‌البیت(ع) را محدثان بغداد گردآوری کرده‌اند.

غیر از راویان احادیث در قرون دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) که بومی بغداد بودند، بسیاری از بزرگان حدیث، نظیر محمدبن یعقوب کلینی، محدث مشهور امامیه از شهر ری، بدانجا مهاجرت کرد. کلینی در سال‌های آخر اقامتش در شهر ری، رهبری شیعیان امامیه را در قم و ری بر عهده داشت. شهر قم در آن زمان از حوزه‌های مهم علمی شیعه به شمار

می‌آمد و اکثر راویان کلینی از میان آن‌ها استخراج شده‌اند. به نظر می‌رسد، علت مهاجرت کلینی به بغداد انتشار و ترویج احادیث امامیه بوده که تحت عنوان «**کافی**» گردآوری کرده بود. گردآوری این مجموعه نفیس حدود بیست سال به طول انجامید و احتمالاً در ری به اتمام رسید. ولی کافی توسط راویانی چون نعمانی (که قدیمی‌ترین اثر را در غیبت نوشت) و دیگران که کلینی آن را برایشان خوانده بود نشر یافت و آموزش داده شد. سهم کلینی در شیعه مشابه سهم بخاری (متوفی ۲۵۸ هجری / ۸۷۰ میلادی) در محافل سنی است، که کتاب صحیح را گردآوری کرده است. علمای بعد از کلینی تلاش زیادی کردند تا متون احادیث را وارسی، بازنگری، طبقه‌بندی و نظام‌مند کنند و برای سازماندهی به نظام اعتقادات خود به کار برند.

از همان روزهای نخستین خلافت، احادیث شیعی دو مرکز مهم داشت: کوفه و قم، ولی بغداد نقطه همگرایی این دو شعبه بود. به علاوه، کوفه همیشه با مدینه در تماس بود، در حالی که قم در رابطه نزدیک با کوفه قرار داشت. از این رو، در میان اصحاب امام جعفر صادق(ع) چند شخصیت کوفی و قمی را می‌یابیم[۳۸]. قم، هم‌چنان مرکز مهمی برای شهرهای شرقی خراسان نظیر نیشابور و سمرقند باقی ماند و در این شهرها حوزه علمی شیعی تأسیس شد. با مطالعه روشمند محدثین در گردآوری‌های مکتب قم، مانند ابن بابویه به مکتب سومی از احادیث امامیه موسوم به مکتب خراسان دست می‌یابیم که نسبتاً مستقل از مکتب قم به حیات خود ادامه می‌داد. در عین حال، محدثین تمام این مراکز گاهگاهی رنج سفر بر خود هموار ساخته و با هم ملاقات می‌کردند تا سلسله حدیث را در بغداد نقل کنند. سلسله روات به کرّات در بغداد اقامت دائمی گزیده بودند تا از اساتید برجسته و بزرگ علوم نقلی امامیه با تمرین و تکرار و استماع مباحث آن‌ها کسب فیض نمایند. بغداد هم چنین به صورت منبعی از آثار شیعی در آمده بود. از این رو، برای مثال، ابوالحسن القزوینی القاضی ابتدا بخش‌هایی از کتاب محمدبن مسعود العیاشی، یکی از علمای شیعی سمرقند که کتابش را به سال ۳۵۶ هجری (۹۶۱ میلادی) نوشته بود به بغداد آورد[۳۹]. در نتیجه این تلاش‌های فراوان در تدوین آثار شیعی، چندین کتابخانه شیعه به وجود آمده بود. از جمله این کتابخانه‌ها، کتابخانه ابونصر صبوربن اردشیر (متوفی ۴۱۶ هجری / ۱۰۲۵ ـ ۱۰۲۶ میلادی) وزیر شیعی بهاءالدین از آل بویه را می‌توان نام برد، که توسط این وزیر در سال ۳۸۱ هجری (۹۹۱ ـ ۹۹۲ میلادی) در کرخ بنا شد و حدود ده هزار جلد کتاب داشت. این کتابخانه تا زمانی که به دستور طغرل بیک سلجوقی سنی مذهب در سال ۴۵۰ هجری (۱۰۵۸ ـ ۱۰۵۹ میلادی) به آتش کشیده شد دایر بود[۴۰]. چنان‌که از کتاب الفهرست ابن ندیم آشکار می‌شود، کتب شیعه در آن روزها در بغداد در گردش وسیعی قرار داشت و بسیاری از این آثار را خود ابن ندیم دیده بود. او اسامی و محتوای

این آثار را بسیار باریک بینانه و موشکافانه ثبت و ضبط کرده و شیخ طوسی هم اطلاعات او را در تدوین «**الفهرست**» خود به کار برده است.

موقعیت ممتاز و نفوذ شیعیان در بغداد، تا حدودی به خاطر اعتبار اشخاصی چون علی بن یقطین (متوفی ۱۸۲ هجری / ۷۹۸ ـ ۷۹۹ میلادی) بوده است. او به منصب بالایی در خلافت عباسیان دست یافت و رابطه صمیمانه‌ای با خلفا برقرار کرده بود. برمکیان هم نسبت به شیعیان هم‌دردی داشتند.

هشام بن الحکم با یحیی بن خالد برمکی رابطه داشت و به عنوان قائم مقام او عمل می‌کرد و در دربار حضور می‌یافت و سخن می‌گفت. منابع تاریخی این دوره دلالت دارد که بسیاری از شیعیان مناصب والایی را در حکومت امپراطوری عباسی عهده دار شدند. گستره‌ای که نیروهای شیعی در دستگاه دولتی استیلا یافته بودند را می‌توان از حوادثی که بر سرنوشت منصور حلاج و شیخ شلمغانی غالب شد به وضوح فهمید. این دو، تهدیدهای جدی بر آیین امامت امام غایب(عج) مطرح کردند و پس از آن‌که علمای امامیه آن دو را تکفیر کردند، اعدام گردیدند. احتمالاً، غیبت امام دوازدهم(عج) مشکلات جامعه شیعه امامی را تشدید کرد؛ جامعه‌ای که به بنیاد آیینی ساختاری استواری نیاز داشت تا در برابر عنادورزی افراطیون و شیعیان بی‌ضابطه و بی‌انضباطی چون منصور حلاج و شیخ شلمغانی، که درباره آن‌ها در فصل سوم بیشتر سخن خواهیم گفت، ایستادگی کند. به احتمال زیاد، نقش متعالی خاندان‌های شیعی در زندگی فرهنگی بغداد و رهبری مدبرانه علمای برجسته امامیه به اصلاحات ضروری جامعه در دوره انقطاع امامت کمک کرد و نقطه اساسی را در ایدئولوژی شیعه دوازده امامی شکل داد. با ظهور سلسله بویه، هم نیروهای معنوی و هم مادی شیعیان که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته بودند، احساس آزادی بیش‌تری می‌کردند.

آل بویه بیش از یک قرن بر بغداد حکومت کردند (۹۴۵ ـ ۱۰۵۵ میلادی) و موقعیت خلفای عباسی را تنها به دست نشاندگانی کاهش دادند. امرای بویه پیوند بسیار نزدیکی با فقهای امامیه برقرار کردند و هواداری آن‌ها از علمای شیعی در دوران غیبت به شیعیان انگیزه جدیدی داد. به طور کلی، در دوران بویه از آیین شیعی حمایت آشکار می‌شد و تحت حمایت آنان مباحثات با تمام مخالفان شیعی ترتیب داده شد. امیر عضدالدوله دیلمی در بغداد به دیدار شیخ مفید، عالم، فقیه و محقق برجسته و بزرگ شیعه شتافت. ابن بابویه و برادرش حسین بن علی بن بابویه رابطه خوبی با صاحب بن عبّاد، وزیر فرهیخته آل بویه در ری داشتند. مباحثات علمی و مکتبی بین ابن بابویه و صاحب بن عباد در حضور رکن الدوله، پسر عضدالدوله برگزار می‌گردید.

قدرت شیعی چنان در بغداد فزونی یافت که ناحیه کرخ به صحنه تعارضات و آشوب بین شیعیان و حنبلیان تبدیل شد.[۴۱] فضای بغداد از نزاع و ستیزه پر شد و نه تنها سنیان و حنبلیان به تعارض و کشمکش کشیده شدند، بلکه این آشوب‌ها و نزاع‌ها به میان مکاتب گوناگون تسنن نیز سرایت کرد.[۴۲]

خلفای عباسی برای شیعیان به نصب نقیب (سالار، سر دسته) پرداختند. نقیب طالبیان باید از اعقاب امام علی(ع) باشد. خاندان برجسته و مشهور شریف به عنوان نقیب طالبیان عمل می‌کرد و به علاوه رهبری شیعیان بغداد را عهده دار بود. این شریف‌ها عبارت بودند از: شریف احمد و دو پسر نابغه و سرشناس او، شریف رضی و شریف مرتضی و ابواحمد عدنان پسر شریف رضی. این خاندان متنفذترین خاندان شیعی در این دوره به شمار می‌آمدند، که در آن میان شریف مرتضی نیز از جانب خلیفه به امیرالحاجی منصوب گردید.

اوج حوزه علمی امامیه در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)

کلینی نهضت خلاصه سازی و طبقه بندی احادیث را، که لازمه بقای مکتب امامت بود، در ربع اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) کامل کرد. مرحله بعدی ترویج مبانی اعتقادی امامیه را علمای امامیه بغداد به انجام رساندند. درخشان‌ترین چهره این علما و شخصیت ممتازی که با او این فرآیند به اوج خود رسید، شیخ طوسی بود، که به راستی به شیخ الطائفه (رهبر جامعه امامیه) معروف شده است.

شیخ طوسی، همان‌گونه که از نامش پیداست ظاهراً به سال ۳۸۵ هجری (۹۹۵ ـ ۹۹۶ میلادی)، در طوس به دنیا آمد. او در سال ۴۰۸ هجری (۱۰۱۸ میلادی)، در حالی که بیست و سه سال از سنش نگذشته بود، وارد بغداد شد. بلافاصله پس از ورود به بغداد به عالم و فقیه برجسته امامیه، شیخ مفید، پیوست. شیخ طوسی در میان همه استادان خود در نوشتارهایش شخصیت شیخ مقید را برجسته می‌داند. او، پس از آن‌که فهرست آثار شیخ مفید را در زندگی‌نامه‌اش می‌آورد، می‌گوید:

من تمام این کتاب‌ها و مباحثات او را گوش دادم. بعضی از آن ها برای او قرائت شد، بعضی دیگر را چندین بار برای او خواندم در حالی که او گوش فرا می‌داد.[۴۳]

شیخ مفید والاترین شخصیت فقهی و کلامی بود، و بنا به شهادت ابن ندیم، اوج رهبری متکلمان امامیه دراو تجلی داشت. کاتب بغدادی، معاصر جوان شیخ مفید گستردگی مباحثات او را در محافل سنیان بغداد روایت می‌کند و می‌گوید وقتی او رحلت کرد، «خدا مردم را از گستره اغفال‌گری او نجات داد»[۴۴]. تمام تذکره نویسان بر بصیرت عمیق، هوش سرشار، سرعت انتقال و توانایی شیخ مفید در

غلبه بر مخالفان مکتب امامیه در مباحثات آیینی و استدلال قوی علمی اتفاق نظر دارند.

شیخ طوسی در طول پنج سالی که تا وفات شیخ مفید به سال ۴۱۳ هجری (۱۰۲۳ ـ ۱۰۲۲ میلادی) در محضر او به سر برد، سرآمد تمام علوم شیعی که در محیط بغداد بسط یافت گردید. در آن‌جا شیخ مفید مباحثات زیادی با قاضی عبدالجبار معتزلی و بقلانی رهبر اشعریه داشت. شیخ مفید نویسنده‌ای پر کار بود و حدود دویست اثر به او نسبت داده می‌شود. شیخ مفید در بیش‌تر این آثار به اثبات استدلالی مسئله امامت پرداخته و با استدلال به رفع اشتباه آثار متکلمان برجسته‌ای چون جاهز، صاحب بن عباد، علی بن عیسی الرومانی، جبایی و دیگران همت گماشته و در تأیید و حمایت آیین‌های امامیه به ویژه موضوع امامت استدلال کرده است. او باز هم در دیگر آثارش به تعدیل و اصلاح یا حتی رفع اشتباه بعضی از آثار برجستگان شیعه، نظیر ابن جنید، ابن بابویه و دیگران پرداخته است.

کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی که شرحی بر کتاب المقنعه شیخ مفید است، یک متن فقهی بوده و قدرت و گستره فکری شیخ طوسی را تحت نظر شیخ مفید نشان می‌دهد و حکایت از برجستگی و درخشندگی امامیه بغداد در دوره حکومت آل بویه دارد.

هزینه تحصیلی شیخ طوسی در بغداد، که یک طلبه خارجی محسوب می‌شد را شریف مرتضی تأمین کرد. شریف مرتضی ماهانه ۱۲ دینار برای او مقرری تعیین کرده بود. این موضوع به ما می‌آموزد که چگونه طلاب جوان توسط اساتید برجسته خود تأمین مالی می‌شدند و مورد حمایت قرار می‌گرفتند. این روش مشابه روشی است که اکنون در حوزه‌های علمی شیعی صورت می‌گیرد و با احتمال زیاد، از سنت دیرین گذشتگان پاک نشأت گرفته است.

شیخ طوسی پس از آن‌که در محضر شیخ مفید و چند نفر دیگر از امامیه، که نام آن‌ها در منابع مربوطه ذکر شده، تحصیل کرد، مقدار کمی، هم علم الحدیث و درایه را نزد شریف مرتضی آموخت. او به این اصل در یادداشتی که از زندگی‌نامه شریف مرتضی ارائه می‌دهد اشاره کرده تا آن جا که می‌گوید:

> او (سید مرتضی) به اسناد خود از تلعکبری و حسین بن علی بن بابویه و دیگر اساتیدم حدیث را روایت کرده است.[۴۵]

احتمالاً به همین دلیل است که شیخ طوسی در مجموعه‌های مهم حدیث خود چیزی به اسناد سید مرتضی، که او هم از شاگردان ممتاز شیخ مفید بوده، ثبت نکرده است. در دیگر آثار حدیثی شیخ طوسی علاوه بر تهذیب و استبصار (دو تا از چهار کتب اربعه حدیث شیعی) نام شیخ مفید به ندرت دیده می‌شود. شیخ طوسی در کتاب الفهرست‌اش نام سید مرتضی را در

میان کسانی که کافی را به واسطه از کلینی شنیده بودند نقل می‌کند.[۴۶] اما در مورد کلام، تفسیر متون مذهبی از لحاظ ادبی و شرعی و قضایی، واژه نگاری و به طور کلی سایر علوم ادبی و فقه و اصول شیخ طوسی از سید مرتضی بهره زیادی برده و آرای او را به روشنی ثبت و ضبط کرده و گاهی هم حتی در آثار خود بر موضوعات ذکر شده نقادی کرده است. شیخ طوسی بعضی از مهم‌ترین آثار خود را در این دوره نوشته است. توجه به این نکته حایز کمال اهمیت است که شیخ طوسی بیش‌تر آثارش را به خواهش بعضی از علمای بزرگ و برجسته تحریر کرده است. این مطلب در نفس خود بر دو نکته دلالت دارد.

نخست آن‌که برجستگی شیخ طوسی را به عنوان استاد و نویسنده بزرگ شیعی نشان می‌دهد و دوم توانایی او را به پاسخ‌گویی به نیاز جدّی ارائه مباحث کلامی در اعتقادات اسلامی مطرح می‌سازد. در حقیقت، پس از ارتحال سید مرتضی به سال ۴۳۶ هجری (۱۰۴۵ ـ ۱۰۴۴ میلادی)، شیخ طوسی جایگاه او را در رهبری امامیه تا سال ۴۴۸ هجری (۱۰۵۷ ـ ۱۰۵۶ میلادی) اشغال کرد و از موقعیت معتبر و والا و احترام زیاد در طول برنامه زندگی خود به عنوان فقیه و متکلم امامیه برخوردار بود. او بسیار زیاد مورد احترام آل بویه و خلفای عباسی قرار گرفت. موضع متعادل او در مباحث کلامی و ثبت و ضبط دقیق و موشکافانه و دامنه وسیع اطلاعاتش از عقاید مکاتب مختلف فقهی در اثر تطبیقی فقهی ـ حقوقی او موسوم به «**الخلاف فی الفقه**» و تفسیر قرآنش به نام «**التبیان**» بعضی از تذکره نویسان سنی را بدین سو کشانده تا او را به مکتب شافعی وابسته دانند.

در عین حال، می‌توان اظهار داشت که طبیعت آشتی جویانه روش شیخ طوسی در نوشتارهای او که در آن جو ارتجاعی بغداد را در نظر گرفته و تلاش‌های او به کمینه‌سازی نزاع‌های مذهبی بین مکاتب گوناگون نشان می‌دهد که او محیط همزیستی مسالمت‌آمیزی را تشویق می‌نمود. این عامل را در احترام او به عقاید دیگران می‌توان به روشنی دید. هدف او آن بود که شیعیان را ترغیب کند و حتی لازم بداند تا خودشان را با اکثریت سنی مذهب جامعه همراه سازند تا بتوانند به زندگی خود ادامه دهند. کاربرد تقیه که ضرورت زمان بود می‌توانست خصومت ناشی از بیان صریح و عام را درباره آیین امام به حداقل برساند و از سوء تفاهمات بین شیعیان و سنیان پیش‌گیری کند. احتمالاً، همین زندگی توأم با تقیه بود که موجب شد شیخ طوسی را به نظام فقهی شافعی وابسته بدانند. به علاوه به ویژه پس از شکست آل بویه توسط سنیان سلجوقی، جهت‌یابی تقیه شیعیان موجب شد تا از ادغام شدن در میان نومسلمان‌های عراق محفوظ بمانند. تغییر در نظام حکومتی از آل بویه به سلجوقیان سبب شد تا شیخ طوسی به نجف اشرف در نزدیکی کوفه هجرت نماید.

شیخ طوسی در سال‌های آخر مدت طولانی اقامت حدود چهل ساله‌اش در بغداد، شاهد کشمکش‌های قدرت و آشوب‌های سیاسی بود. بعضی از این رویدادها مستقیماً به شیعیان و رهبران آن‌ها مربوط می‌شد و موفقیت آن‌ها به شرایط خاصی وابسته بود که آن بخش از جمعیت از نظر اجتماعی یا اقتصادی تحت تأثیر اکثریت اهل سنت قرار گیرد. در طول آشوب‌های بین شیعه و سنی در بغداد در سال ۴۴۹ هجری (۱۰۵۷ ـ ۱۰۵۸ میلادی)، کتابخانه شیخ طوسی به آتش کشیده شد و خانه او در منطقه کرخ غارت گردید[۴۷]. طبق گزارش دیگری، کتاب‌هایش در چندین نوبت در معرض عموم سوزانده شد و شیخ طوسی از ترس در بغداد پنهان شد[۴۸].

توجه به این نکته حایز کمال اهمیت است که شیخ طوسی به طور کلی در نوشتارهای خود، از آشوب‌هایی که این حوادث را به وجود آورده و اثراتی که بر اندیشه‌اش گذاشته چیزی را مطرح نمی‌سازد. از این رو، حتی نوشته‌های جدلی و استدلالی او هم از اعتدال، متانت و خویشتنداری در این باره حکایت دارد. او تنها در آغاز کتابی که در موضوع غیبت امام دوازدهم(عج) در سال ۴۴۸ هجری (۱۰۵۶ ـ ۱۰۵۷ میلادی)، نزدیک به حوادث کرخ و مهاجرتش به نجف اشرف نوشته در تبیین دلیل این تلاش و همت که ظاهراً به خواهش و پیشنهاد شیخ مفید انجام شده می‌نویسد:

من تصمیم گرفتم تا دستور او را اجرا کنم و فرمان او را اطاعت نمایم، گرچه زمان به سرعت می‌گذرد و اندیشه‌ام پریشان است. زمان از محظورات پر است و حوادث ناگوار (خشن و ناملایم) در راه...[۴۹]. این عبارت بر موانعی که شیخ طوسی با آن مواجه بود و در آن ورطه ناملایم قرار گرفته بود دلالت دارد.

در عین حال باید اعتراف کرد که کتاب او در غیبت به بهترین وجه ممکن در این موضوع نوشته شده است و در قرون بعدی تا کنون هم موقعیت عالی خود را حفظ کرده و کتابی بهتر از آن نگارش نگردیده است.

با هجرت شیخ طوسی به نجف اشرف، مرکزیت حوزه علمی شیعه در بغداد تجزیه شد و بسیاری از علمای امامیه یا پنهان گردیدند و یا به جاهایی دور از پایتخت مهاجرت کردند. سلجوقیان از تسنن پشتیبانی کردند و بغداد بار دیگر مرکز علمی اهل سنت شد؛ به ویژه پس از تأسیس مدرسه نظامیه در سال ۴۵۷ هجری (۱۰۶۴ میلادی)، که به طور رسمی در سال ۴۵۹ هجری (۱۰۶۶ میلادی) افتتاح گردید. در زمانی که شیخ طوسی به سال ۴۶۰ هجری (۱۰۶۷ میلادی) رحلت کرد، مکتب کلامی امامیه ترویج شده و بنیان حقوقی و فقهی مکتب امامیه با استواری بنا نهاده شده بود و به شرح و تبیین جزئیات خیلی کمی در قرون بعدی نیاز داشت. علمای امامیه در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) صراحتاً از شیخ طوسی پیروی کردند،

که نه تنها نوشتارهای او به وضوح با عقاید امامان شیعی سازگار بود، بلکه این همانندی را با اصحاب و مریدان و پیروان آن بزرگواران تا سال ۴۶۰ هجری (۱۰۶۷ میلادی) در برداشت.

پی نوشت‌ها

۱. در مورد این حدیث و سایر روایات درباره مهدی(عج) مراجعه کنید به
(Leiden, ۱۹۲۷), Under MAHDI, P.۱۳۹.
of Early Muhammadan Tradition
A.J.Wensick, A Handbook

۲.
(Combridge, ۱۹۷۰), PP. ۱۴۷ff.
The Abbasid Revolution
M.A.Shaban,

۳.
sectarian ص in JAOS, ۷۵ (۱۹۵۵), ۹.
ص How did early Shia became
Marshal G.S.Hodgson,

۴.
Geschriften (Bonn, ۱۹۲۳), I:۱۵۰.
Hurgronje, Der Mahdi, Versprede
Snouck,
اظهار می‌دارد که لقب مهدی(عج) ممکن است در مفهومی کاملاً سیاسی و افتخارآمیز در توصیف امام علی(ع) و پسرانش امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به کار رفته باشد. بنا به تاریخ طبری ۵:۵۸۹ سلیمان بن صرد خزاعی، رهبر نهضت توابین، امام حسین(ع) را پس از شهادت آن حضرت، مهدی پسر مهدی توصیف کرده است، اما بدون تردید این واژه را در مفهوم منجی انتهای تاریخ به کار نبرده است (دیوان حسان بن ثابت، تصحیح ولید عرفات، جلد اول، صفحه ۲۶۹، لندن، ۱۹۷۱).

۵. نوبختی، فرق، ص ۲۰۴؛ ۴۴: vol.۲۸۱/۱ ,
Heterodoxies.

۶.
۲ (Cambridge, ۱۹۷۶), P.۹.
Islamic History: A New Interpretation
Shaban,

۷. اصفهانی، مقاتل، ص ۱۵۷.

۸. نوبختی، فرق، ص ۵۷؛ Heterodoxies, P.۴۴؛ ملل، ج۱،ص۲۷۳ تشکیک می‌کند که آیا این نام از شخصی موسوم به نووس گرفته شده یا از مکانی به نام نووسه استخراج گردیده است.

۹.
Series A,No.۳.(Leiden, ۱۹۴۸), P.۲.
Ismailism, The Ismaili Society,
W.Ivanow, Studies in Early Persian

۱۰.
Venture of Islam (Chicago, ۱۹۷۴), ۲:۱۸۵
Hodgson, The

۱۱. ۲nd ed. (Princeton, ۱۹۶۷), ۲:۱۵۶.
Muqaddima, tras. Franz Rosenthal,
Ibn Khaldun, The

۱۲. ابن سعد، طبقات،صص،ج۱،۶۴ـ۱۵۶.

۱۳. ابن ندیم، فهرست، ص ۳۳ یک تفسیر قرآن را که توسط ابوالجارود زیاد بن منذر به اسناد خود از امام باقر(ع) نقل می‌کند ذکر می‌نماید. ابوالجارود پس از مرگ زیدبن علی از او منتزع شده بود و به رهبری امام صادق(ع) هم اقرار نکرد. در حقیقت، او فرقه جارودیه زیدیه را بنیانگزاری کرد، که معتقد به مهدویت نفس زکیه شدند (بغدادی، فرق، ص ۳۱).

۱۴. Shaban, Revolution, P.۱۶۷

۱۵. کلینی، کافی،ج۲، ص۱۱۴؛ ابن بابویه، کمال الدین، ج۲، ص۴۸.

۱۶. نوبختی، فرق، ص ۳۸.

۱۷. کشّی، رجال، ص ۲۹۰.

۱۸. Hodgson, Early Shia..., P.۱۱

۱۹. Thought (Edinburgh, ۱۹۷۳), P.۵۴ff
Formative Period of Islamic
W.M.Watt,
خط امامان حسینی(ع) را که در میان آن‌ها برخی حتی به عنوان رئیس خاندان علوی هم شناخته نشدند بحث می‌کند. ولی به نحو رضایت‌بخشی چگونگی پدیده‌ای که خط امامان دوازده گانه حتی در زمانهای بعد مورد قبول قرار گرفت را تبیین نمی‌کند. توضیحاتی که هو جسن در مقاله خود در همین رابطه ارائه می‌دهد (شماره ۱۸ بالا) نه تنها اساسی نیست بلکه حتی از جنبه اقناعی هم برخوردار نمی‌باشد.

۲۰. Ibn Babuya, Creed, P.۷۰؛ حلی، باب، صفحات ۴۰ به بعد.

۲۱. مواقف،ج۳،ص ۲۶به بعد.

۲۲. کلینی، کافی،ج۲،ص۵۴ به بعد.

۲۳. برای نمونه مراجعه کنید به کلینی، کافی، ۱:۴۵۶. در مورد محمدبن حنفیه، کیسانیه او را جانشین امام علی(ع) و وارث علوم باطنی آن حضرت می‌پنداشتند، که نکته حکایتی است که ابن سعد گفته است، در آن ابن حنفیه وقتی متوجه شد که مردم معتقد شده‌اند که خاندان پیامبر برخی از علوم (باطنی) را دارند (شیء من العلم). و او می‌گوید، «من رسماً سوگند یاد می‌کنم که چیزی از پیامبر خدا جز قرآن (بین هذا اللوحین) را به ارث نبرده‌ایم» (طبقات،ج۷،ص۷۷؛ملل، ج۱،ص۲۳۶).

۲۴. کلینی، کافی،ج۱،ص ۳۶۱. در مورد توضیحات لغوی آن مراجعه کنید به
Lexicon (Beirut/۱۹۶۸), ۱/۴, ۱۶۱۰.
E.W.Lane, An Arabic-English

۲۵. کلینی، کافی،ج۱،ص ۳۶۱. نیز مراجعه کنید به
Arabes (Beitut, ۱۹۶۸), P.۲۴۹
Supplement aux Dictionnaires
R.Dozy,
توضیحات او در این مورد به متن این جا نزدیک است.

۲۶. همانجا،ج۱،ص ۳۸۷.

۲۷. همانجا،ج۱،ص ۴۴۸ به بعد.

۲۸. همانجا،ج۱،ص ۳۳۷.

۲۹. همانجا،ج۱،ص ۳۳۳.

۳۰. Shaban, History ۲P.۴t

۳۱. مسعودی، اثبات‌الوصیه تهران، ۱۳۴۳ شمسی، ص ۵۰۷.

۳۲. Abbasids: The Political Collapse of
and Islam Under the early
۲, P.۵۴, H.A.R. Gibb, Government
۱۹۶۱), PP.۱۲۰ff. Shaban, (۲.History
Strasburg, ۱۲-۱۳-۱۴ juin ۱۹۵۹ (Paris,
Lelaboration de ۱Islam, Colloque de
Islam, in

۳۳. Government and Islam, ص P.۱۲۶ ص
Gibb,

۳۴. احمدبن محمد ابن خلکان، وفیات الاعیان (بیروت ، ۱۹۶۱)،ج۳،صص ۲۵-۴۲۴؛ مفید، ارشاد، ص ۶۴۱.

۳۵. اصفهانی، مقاتل، صص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۳۶. طوسی، غیبت، ص ۲۱۴.

۳۷. طوسی، فهرست، ص ۲۰۴. هم چنین به مقاله زیر مراجعه کنید:
the Government, in BSOAS, ۴۳ (۱۹۸۰),
-Murtada on Legality of Working for
Madeluny, A Treatise of the sharif al
Port I,۱۸-۳۱. Wilferd
که در مورد موضع امامیه در خصوص مسئله مشروعیت پذیرش منصب دولتی در خلافت نامشروع بحث می‌کند. چنین بحثی به این سبب مطرح شده که بسیاری از امامیه در دربار سلطنتی عباسیان در سراسر دوره شکل‌گیری تاریخ امامیه در قرون دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) مناصبی گرفته بودند.

۳۸. کشّی، رجال، ضمیمه صفحات ۴ به بعد.

۳۹. حلّی، خلاصةالاقوال، ص ۱۰۱.

۴۰. کامل،ج۹،ص ۳۵۰.

۴۱. همان،ج۸،ص ۶۱۹، ۶۲۸،وج۹،ص ۹۴.

۴۲. همان، ۸:۱۳۴ که روایت می‌شود وقتی طبری عالم بزرگ در سال ۳۱۰ هجری (۹۲۳ میلادی) در گذشت، مردم بغداد علیه او تظاهرات کردند و مراسم تشییع و تدفین او در حد شایستگی‌اش برگزار نشد، زیرا او از اینکه احمدبن حنبل را به فقاهت بپذیرد سرباز زده بود.

۴۳. طوسی، فهرست، ص ۱۸۶.

۴۴. تاریخ: ج۳،ص ۲۳.

۴۵. طوسی، رجال، ص ۴۸۵.

۴۶. طوسی، فهرست، ص ۱۶۲.

۴۷. کامل،ج۹،ص۶۳۷.

۴۸. احمدبن علی ابن حجر العسقلانی، لسان المیزان، چاپ دوم، بیروت، ۱۹۷۱، ۵:۱۳۵.

۴۹. طوسی، غیبت، ص ۲.